

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

مهرداد پهلوی

بنیاد مطالعات ایران
Foundation for Iranian Studies

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقای مهرداد پهلوی

مصاحبه کننده : خانم مهناز افخمی

لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۵ مه ۱۹۸۴ و ۳۰ مه

فهرست خلاصه مندرجات مصحابه آقای پهلوی

صفحه

- سوابق خانوادگی . تاریخچه موسیقی در ارتش و نحوه بنیانگزاري آن .
۱ - ۳
- اشغال در اداره هنرهای زیبا و تاریخچه تاسیس آن اداره .
۴ - ۸
- فعالیتهای اداره کل هنرهای زیبا در زمینه اعتلای موسیقی .
۸ - ۱۱
- تاسیس نماشگاههای زری دوزی و نقاشی . یک خاطره از مسافرت ایزنهای با ایران و هدایائی که از صنایع دستی ملی با وداده شد .
۱۱ - ۱۳
- توسعه هنرهای ملی و تمرکز امور موزه ها در اداره کل هنرهای زیبا .
۱۳ - ۱۶
- ایجاد تحول در موسیقی ملی ضمن استفاده از تکنیک غربی . تاریخچه باله در ایران .
۱۶ - ۱۸
- تماسهای شغلی با محمدرضا شاه پهلوی و نحوه ارتباط با ایشان .
۱۸ - ۲۲
- تاریخچه تاسیس تالار رودکی .
۲۲ - ۲۸
- انتقال اداره کل هنرهای زیبا به نخست وزیری .
۲۸ - ۲۹
- بحث در باره اسلام و موسیقی و رعایت مقتضیات مذهبی در فعالیتهای هنری .
۲۹ - ۳۲
- فعالیت در زمینه تهیه فیلم های آموزشی و خبری .
۳۲ - ۳۵
- مقدمات تشکیل وزارت فرهنگ و هنر و وظائف آن . مسائل خاص سازمان اوقاف در زمینه های فرهنگی و مذهبی .
۳۵ - ۴۳

الف

صفحه

حدود نقش سازمان رادیو - تلویزیون در مسائل آموزشی و مشکلات آن سازمان. ۴۳ - ۴۴

موضوع حفاظت آثار باستانی و سازمانهای عهده دار آن . ۴۴ - ۴۹

تاسیس فرهنگستان . ۴۹ - ۵۴

شرح جشنهاشی که به مناسبت‌های مختلف برگزار شده است . ۵۴ - ۶۵

حدود سانسور در ایران . ۶۵ - ۷۲

تحولات صنعت سینما و تهیه فیلم در ایران و کیفیات و محتوای آن . ۷۲ - ۷۵

سؤال : جناب پهلوی : از این که این فرصت را دادید برای مصاحبه خیلی متشرک شدم ، ممکن است خواهش کنم ، از اول کودکی شروع بفرمایید و مختصری راجع به زمان طفولیت و تحصیلات و محل تولد خودتان بفرمایید .

آقای پهلوی : همانطورکه قبلًا " با هم صحبت میکردیم واقعاً " من در عمرم اصلاً شاید مصاحبه نکردم با این ترتیب که آن مطرح است ، بطورکلی جلوی دوربین رفتن و صحبت کردن برای جمع را ، جز در کارهای مربوط بخودم ، نکرده ام ، البته جلوی دوهزار نفر هم صحبت کرده ام ولی مربوط بکار خودم بوده اما با این ترتیب ، این اولین بار است و بهر حال آنهایی که بعداً " خواهند شنید بدانند که من در این زمینه خیلی بی تجربه هستم . من در ۲۵ آسفند ماه ۱۲۹۶ در تهران بدنبال آمدم ، پدرم در آن موقع سرهنگ بود در ارتش و آن موقع که من بدنبال آدمد درست تميدانم درجه اش چه بسود ولی بهر حال سرهنگ شد در ارتش و مسئولیت موسیقی نظام ارتش را داشت ، از فاصله و خاندان خوبی بود ، اخلاق خوب داشت و خیلی معتقد به مورال (Morale) بود ، اما مذهبی نبود . خیلی خدا را دوست داشت و ارتباط مستقیم با خدا داشت ولی مذهبی نبود ، او جزو افسرانی بود که با گروه محدودی افسران که رضا شاه دور خودش جمع کرد اوهم بارضا شاه همکاری کرد برای کار مربوط به موسیقی ارتش ، همانطور که میدانید رضا شاه به ارتش خیلی اهمیت میداد و همانقدر که رضا شاه بموسیقی ملی توجه نمیکرد ، چون حزن انگیز بود ، او میدانست و فکر میکرد که موجب فرسودگی ایرانیهاست و خاطرات روزهای سخت گذشته را بیاد میآورد رضا شاه مخالف با این فکر بود در واقع ، همانقدر معتقد بود بموسیقی نظامی که محركی بود که بتواند ایرانیها را دوباره زنده کند ، با این دلیل درحالی که به اعتبارات مربوط به نظام ، بیشتر برای توب و تفنج احتیاج داشت معذلك به موسیقی هم بی توجه نبود با این دلیل پدرم را با خودش همراه کرد برای اینکه او بتواند بیشتر به موسیقی نظام رسیدگی کند . اتفاقاً " من اینجا یک عکس دارم که بشما نشان بدهم ، این مثلًا " یک عکسی است از همان دوران . رضا شاه را شما می بینید ، اینجا یزدان پناه است ، اینجا هم پدرم هست که چسبیده به رضا شاه و جزء کسانی است که خدمتگزار آن پادشاه بزرگ بودند .

سؤال : چقدر قشنگ است ، کاش که یک کپی از این عکس را به عنوان ضمیمه به متن مصاحبه خودتان اضافه کنید .

آقای پهلوی : مادرم از خانواده بسیار خوبی بود ، پدرش در دستگاه فاجاریه کار

میکرد و در وزارت دارائی کار میکرد ، خودش هم از خانواده وزیری بودکه نسبتش میرسید به شاه عباس کبیر که وزیر او بود و باین دلیل خاندانش وزیری بود، منتهی من بنوبه خودم هیچ وقت توجه باین مسائل نکردم ، چون همانطوریکه میدانید دوران پهلوی دوران شخصیت‌ها بود نه دوران فامیل‌های بزرگ . شما میدانیدکه یکی از کارهایی که رضا شاه کرد بر انداختن لقب‌ها بود و باین ترتیب میخواست بفهماند که آن لقبها که با پول خریداری شده معنی ندارد و هر کس باید خودش ، خودش باشد . دوران شاهنشاه آریا مهر راهم که شما خوب اطلاع داریدو اعلیحضرت با رها گفتند که دوران لیاقت‌ها است ، هر کسی در هر سطحی که لیاقت داشته باشد به هرجا میتواند برسد ، باین دلیل من به این مسائلی که برای شماalan ذکر کردم هیچ وقت توجه نکردم و کوشش کردم که همانطور که دوران ما میخواست ، من هم خودم باشم و برای خودم لااقل معلوم کنم که چطور آدمی هستم . بعد من در مدرسه زرده‌شیان درس خواندم من در بچگی و شاید از پنج سالگی بمدرسه رفتم آنوقتها کودکستان نبود و بچه‌ها میرفتد به دبستان ولی همینطور میرفتم و می‌نشستم و نگاه میکردم و آشنا میشدم به محیط ، کارخوبی هم بود ، درس‌نمیخواندم ، فقط می‌نشستم و تماشا میکردم . بعد رفتم بمدرسه زرده‌شیان که نزدیک چهار راه قوام السلطنه بود . همانجا بودم تا دیپلم راهم از همان مدرسه گرفتم ، البته جای مدرسه عوض شد و شد فیروز بهرام و من دیپلم از آنجا گرفتم و بعدهم رفتم دانشکده فنی و در واقع آنجا من شدم مهندس راه و ساختمان "سیویل اینجینیرینگ" (Civil Engineering) درواقع . ولی مطلبی که جالب است که اینجا حق‌الله" گفته بشود اینست که همه ما ، ما سه برادر بودیم ، همه ما به موسیقی علاقه داشتیم ، معلمک پدرم سرخورده شده بود ، برای اینکه بانها یت صمیمیت کار میکرد منتهی چون موسیقی و بطورکلی هنرمندی و انسانیت در آن تاریخ سازندگی در سطح بالا قرار بگیرد ، این بود که همکاران او سپهبد شدند و سرلشگر شدند و او همینطور ماند و در سرهنگی در جا زد چون رضا شاه درجه بالاتر باین رسته نمیداد ، شاید در دوران خودش به حق نمیداد ، چون اینجا ب نمیکرد بیش از این واينرا هم نه اجتماع در آن دوران ، دوران بعد از اسلام که میدانید ، اجتماع بمعنای واقعی ، نه یک محدوده درباری ، نه آنها قدموسیقی را میدانستند و نه دولتی که آن نظام را اداره میکرد میتوانست با درجه بالاتر بدهد . باین دلیل او در واقع دق کرد و درنتیجه او همیشه بما میگفت که بطرف موسیقی نروید ، خلاصه میگفت که خریدار ندارید ، بروید مهندس یا دکتر بشوید ، من هم مهندس شدم ، برادرم هم رفت توى نظام وافسر خیلی خوبی شد و آن یکی برادر دیگر هم مهندس شد ، روی اصل آن توصیه ، ولی مسئله موسیقی همیشه مورد علاقه همه ما بود .

سوال : پدرتان خودشان تمام موسیقی ارتش را زیرنظر داشتند .

آقای پهلوی : بله ، خودش بطورکلی تمام سازمان موسیقی ارتش را در تمام ایران بوجود آورده بود او در روسیه قبل از بلشویک درس خواند و پدرش هم با و توصیه کرده بود که برای اینکار آماده بشود و این هدف شد بود ، چون مملکت احتیاج داشت خود او هم بروسیه رفته بود و در همین رشتہ درس خوانده بود ، او آنچه رفت و سازهای مختلف را آموخت که بباید و معلم بشود وقتیکه آمد تمام سازها را خودش درس می داد و کس دیگری نبود و در واقع از پایه ساخت و آمد بالا . من خاطرم هست که با اتومبیلهای قدیم ، که چه میتوانست باشد ، مسافت میکرد در حدود چهل سال قبل میرفت به همه جاها ، در آنوقت مثلاً "ب Zahādān راه نبود ، میرفت مثلاً" ب Zahādān برای بررسی چون خود رضا شاه هم با اتومبیل همه جا میرفت که اگر شاه آمدا رکستر بد نباشد . حالا فکر کنید که در آن موقع ارکستر یا دسته موسیقی Zahādān چه میتوانست باشد . بعد میرفت و اینها را بررسی میکرد .

سوال : ایشان برای تحصیلات رفته بودند بروسیه

آقای پهلوی : بله برای تحصیلات رفته بود روسیه ولی پدرش با و توصیه کرده بود که مملکت با این رشتہ احتیاج دارد که در این قسمت کار کند ، او هم رفته بود و سازهای مختلف آموخته بود مثلاً "پیانو میزد ، کلارینت یا سایر سازهای بادی" ویولون را میزد برای خاطر اینکه همه را خودش درس میداد چون معلم خیلی کم بودمن جزئیاتش را واقعاً "نمیدانم و بعد افسرانی آمدند و سلام شاهنشاهی را ساختند و بعد بزرگ شدند همه مدیون او هستند . منتهی این بهمان دلیل که شما هیچ اطلاع از آن ندارید ، هیچکس نمیدانست که چه خبر است آنچا ولی اینهم یک گوشه از ایران جدید بود که داشت میشد . بهرحال او واقعاً "مارا همیشه مایوس می کرد از اینکه بطرف موسیقی برویم و الاز ماها حتماً" یکی دونفرمان میرفتیم و در رشتہ موسیقی کار میکردیم ، چون دوست داشتیم ، من وقتی که دانشکده فنی را تما کردم در همان موقع ها بود که با والاحضرت آشنا شدم که خودش داستان جدا دارد ، رفتیم و ازدواج کردیم و برگشتم ، و این دوران خیلی سختی بود همانطور که میدانید ، موقعی بود که روسها آمده بودند به ایران یعنی بعد از سال ۱۳۲۰ بود ، چون من در سال ۱۳۲۰ درست موقعی که جنگ شروع شد من فارغ التحصیل شدم در رشتہ فنی . بعد از آن دوران ناراحت ایران شروع شد و یک مسافرتی کردیم ما با والاحضرت به امریکا بعد از ازدواج و اینجا بودیم که شهیار هم همانجا بدنیا آمد و برگشتم به پاریس ، والاحضرت رفتند به تهران برای سه ماه و بعد من آدم مدتی من آنجا بودم بدون اینکه فکر کنم چکار میکنم .

سوال : در چه سنی ازدواج کردید .

آقای پهلوی : در سن ۲۷ سالگی فکر میکنم ، باید به تاریخ مراجعه کنم که دقیقاً بگویم ولی فکر میکنم ۲۷ ساله بودم .

سوال : اولین آشناei با والاحضرت چطور شروع شد .

آقای پهلوی : عمومی من با خاله والاحضرت ازدواج کرده بود و این موجب شد که ما برویم بدربار ، البته من عاشق والاحضرت شدم خیلی سخت هیچ تجربه، هم در زندگی نداشتیم بهیچوجه ، وواقعاً" و با آنکه سنم بالا بود ولی هیچ تجربه نداشتیم ، همانطور ده گفتم خانواده ما از نظر مورال خیلی سخت گیر بود و ما هم خیلی محدود بودیم ، از آنوقت شروع شد که آنهم داستانی جداگانه است . بعد وقتی برگشتم من مدتی بیکار بودم میرفتم یک ملکی راکه والاحضرت در کرج داشتند سرپرستی میکردم که وضع خوب باشد خیلی علاقه داشتم بکار آبادانی و ملک وزمین و رعایا ، آن موقع رعایا بودند البته، ولی حالا نیستند و دوست داشتم که سرکشی بکنم و میرفتم برای سرکشی ولی خوب دیگر معلوماتی داشتم که حیفم می‌امد که از بین بروند و معلومات من هم در حدود کارهایی که من بی آن میرفتم کارهای سازمان آبیاری کشور و سدواینها بود که در حدود معلومات من بود و اطلاعات در آن قسمت داشتم ، راه آهن بود که در آن رشته هم اطلاعات داشتم ، موضوع جنگلها را اعلیحضرت بمن پیشنهاد کردند که برای من مشکل بود، من از آن اطلاع نداشتیم ولی بدلا ای مختلف هیچکدام را نهاد ، حتی یک وقتی صحبت راه آهن شد ، راه آهن در آن موقع یعنی در حدود سالهای ۱۳۲۷ خیلی متregonج بود ، کمونیستها در آن خیایی قوی بودند، وقتی که بمن پیشنهاد شد ، من طبعاً رد کردم ، چون من میدانستم که امکانات من چه هست ، چون من جوان بی تجربه، بودم تا آن موقع و برای من وارد شدن به یک سازمان این قدر بزرگ درست نبود ، اگر میخواستم موفق باشم ، خودم دوست داشتم که در قسمت سد و آبیاری بروم چون کار آرامتری است و میشود انسان کم کم کار کند و آشنا بشود ، ولی آنها ، بدلا ای مختلف یعنی اشخاصی آنجا بودند که درست نبود که جابجا بشوند من هم ترفتم و راجع به جنگل که اعلیحضرت میگفتند توجه هم میکردند که جنگل خیلی چیز مهمی است در ایران و مورد احتیاج هم هست و صحنه فوق العاده وسیعی دارد ، باز هم من نه اطلاعاتی راجع به جنگل داشتم نه تجربه داشتم و این بود که من فکر کردم که این خدمت نیست که من بروم آنجا و بعد نتوانم انجام بدهم ، میخواستم "حتماً" موفق باشم .

سوال : اعلیحضرت خودشان پیشنهاد کرده بودند که شما در زمینه جنگل کار کنید .
آقای پهلوی : بله اعلیحضرت یکدفعه بمن پیشنهاد کردند ، توسط مخبر که خودش وزیر

کشاورزی بود ، او گفت که من رفتم و با اعلیحضرت عرض کردم که شما توی سازمان مربوط به جنگل کار کنید ، اعلیحضرت هم گفته بودند خیلی خوب و بروید با او صحبت کنید . بعد مخبر آمد صحبت کرد ، البته اینرا هم باید کر بکنم که من یک عقیده داشتم و همیشه داشتم و الان هم دارم و فکر میکنم که ماها و هر کسی که نزدیک اعلیحضرت هست و با این مناسبت قدرتی از اعلیحضرت کسب میکند حتما " آنقدر تباید صرف مملکت بشود ، نمیتواند صرف منافع شخصی بشود ، این یک عقیده بود با این دلیل فکر میکردم که برای مملکت خدمت میکنم و نه اینکه بروم ، میتوانستم بروم و از راه همان ملکی که والاحضرت داشتن بیزینس (Business) خصوصی بکنم ، وارد آن جریان بشوم گو اینکه طبع من اصلا" طبع اینجوری نبود ولی اصلا" همیشه این اعتقاد در من بود که باید آن نیروی که اسم اعلیحضرت را بمن میدهد و این نسبت را بمن میدهد باید صرف مملکت بشود ، با این دلیل رفتم و پی خدمت کردن ولی نمیدانستم که هنوز چطور ، یکروزی که در کاخ علیا حضرت ملکه پهلوی بودیم اعلیحضرت هم آنجا بودند ، یکدفعه گفتند : خوب پهله ب توجرا نمیروی درهنرکار کنی ، هیچکس به این قسمت نمیرسد توهمند که سابقه داری ، چیزی هم که موجود نیست ، برو در اینجا کار کن . من هم گفتم چشم اجازه بفرمائید مطالعه کنم . رفتم و بعداز یک مدتی مطالعه دیدم که در وزارت فرهنگ یک اداره هست بنام اداره کل هنرها زیبا یا صنایع مستظرفه .

سؤال : در حقیقت وزارت فرهنگ آن زمان را میفرمایید .

آقای پهله : بله وزارت فرهنگ آن زمان که بعد شد وزارت آمورش یک اداره هست بنام اداره هنرها زیبا و یا صنایع مستظرفه و واقعا" هم چیزی هم آن اداره نداشت و یک کنسرواتواری که از زمان رضا شاه ایجاد شده بود و توسط عمومی من ایجاد شده بود موجود بود بوضع خیلی بد ، ارکستر سمفونیک که موجود بود بکلی از بین رفته بود و غیر از این دو واحد که دروزارت فرهنگ وقت بود ، یک واحد دیگری که کارهای هنرها دستی را میکرد دروزارت صنایع وقت بود ، آنهم همان کارگاههای بودکه شما حتما" دیده بودید که زمان رضا شاه کبیر بوجود آمد واصله" برای تزئین و ساختمان کاخ مرمر ایجاد شده هنرمندان را از تمام گوشه دنیا جمع کرد ، یعنی از مملکت ، که کار خاتم ساری کار آینه و کار تذهیب ، کار مینایا تورونقاشی به سبک زمان ، کاشی سازی میدانستند . تمام این واحدهایی که مورد احتیاج بودند جمع کردند برای اینکه این کاخ را تمام کنند و بعد هم وقتیکه کار کاخ تمام شد دستوری رضا شاه دادند که این بهمین ترتیب باقی بماند برای اینکه هنرها از بین نرود . من وقتیکه فهمیدم یک چنین چیزی هم آنجا هست اینرا البته با آن کسانی که آنوقت آنجا

بودند که دکتر فرهمندی بود که مدیرکل وزارت فرهنگ وقت بود ، او همکاری میکرد با من اوراهم خواستم که جمع بشود با این اداره که در وزارت فرهنگ وقت بود و بصورت یک اداره کل درآید و اینکار تصویبناهه احتیاج داشت . خاطرم هست که آن موقع رزم آراء نخست وزیر بود واينرا هم حتما " باید بگويم چون واقعا " جا دارد که بگويم که درتمام دوران خدمت من فقط يکبار از والاحضرت خواهش كردم که برای من يك کاري بكند فقط يکبار خودشان هم شاهد هستند ، آنهم موقعی بود که اين تصویبناهه باید میگذشت از هیئت دولت و چون سرلشگر هدايت دوست ما بود ، یعنی دوست ما نبود ، ولی ، اورامي شناختیم اورا ، این بودکه از والاحضرت خواهش كردم که با وتوصیه بكنندکه این تصویبناهه زودتر بگذرانند که من بتوانم کار را شروع کنم . من نمیدانم والاحضرت چگونه توصیه کردند ، که خودشان گفتند' یا توسط کسی پیغام دادند ولی درهیئت دولت فقط يکنفر مخالفت کرد ، آنهم همان سرلشگر هدايت بود دليلش هم این بود که يکنفر جوانی مثلًا " آمده ، و شاید هم حق داشت ازنظر خودش ، ولاید او فکر میکرده که این اداره اصلا " چه لزومی دارد ، بعد هم

سوال : نظر تان این بود که این اداره دروزارت فرهنگ بوجود بیايد .

آقای پهلوی ، بله نمیتوانست طور دیگر باشد ، نظر این بودکه دروزارت فرهنگ وقت اداره هنرهاي زیبا بشود اداره کل هنرهاي زیبا بصورت مستقل واين اساس طرح بود ولی من وزیر داشتم و خودم میشدم معاون وزارت فرهنگ وهنر و باينصورت پيش بینی شده بود .

سوال : نظر خود رزم آراء در اینمورد چه بود .

آقای پهلوی : با اولن تماسی نداشت ، صحبتی نکردم ولی این تصویبناهه بتصویب رسید ولی در هیئت دولت چه گذشت من نمیدانم ، فقط بمن اطلاع دادندکه این سرلشگر هدايت مخالف بود و باين دليل يک جلسه هم کار عقب افتاد . باز هم میگوییم شاید بعدها متوجه شدم که دید او دید مخالف من نبوده و يک دیداصولی بوده و فکر میکرده که برای مملکت درست نیست ، حالا من يک مثالی دارم که بعدا " برایتان میگوییم که واقعا " تاریخی است . این اداره شروع بکار کرد و باز از آنجائی که من علاقمند بودم که خدمت بکنم وتصور میکردم که چون تازه کار هستم و همینطور معتقد بودم که چند مفتر بخوبی از يک مفسر فکر میکند من تمام ادارت کل را بصورت اداره حذف کردم و کردم شوری و شوری ... که دبیرخانه زیردست آنها کار میکرد

مثلاً" برای خط یک شوری داشتیم و یک دبیرخانه که پدر آموزگار رئیس‌شوری بود.

سؤال : در این اداره کل که بوجود آمده بود ؟

آقای پهلوی : بله بجای اینکه اداره داشته باشیم یعنی مثلاً" یک اداره خاص برای خط داشته باشیم ، یک شوری داشتیم و یک دبیرخانه کوچک . رئیس آن شوری پدر آموزگار بود ، جمشید آموزگار ، و من شرکت میکردم برای اینکه به بینم که اینها چطور کار میکنند و اوهم خیلی علاقمند بود ووارد بود وجمع خوبی بود و من فکر میکردم که کار خیلی خوب و درستی است .

سؤال : پس این تصویب‌نامه اداره کل در جلسه بعدی هیئت وزیران بتصویب رسید .

آقای پهلوی : بله بتصویب رسید و من کارم را شروع کردم حالا کجا شروع کردم این هم از نظر زمان جالب است ، اینطور که اداره قندو شکری بود ، فکر نمیکنم که درست بخارط داشته باشیم که در کدام وزارتخانه بود ، ولی جای آن خیلی عجیب است یعنی درست محلی بود که نزدیک آن کمال الملک نقاش معروف و مشهور ایرانی اتلیه های خودش را داشت ، آن اتلیه های کمال الملک که بعداً شده بود انجمن هنرمندان ، درست چسبیده بود به اداره قندو شکر ، و اداره قندو شکر هم واقعاً یک عمارت دوطبقه خشت و گلی بود که واقعاً" مال پنجاه سال قبل بود ، خیلی خیابانی عادی و معمولی و مادر آنجا شروع کردیم بکار .

سؤال : در کدام قسمت شهر

آقای پهلوی : در جنوب بهارستان چسبیده به سازمان برنامه فعلی که بعد شد اداره کل هنرهای زیبا و وزارت فرهنگ ، با همان چند اطاق و شاید عیا ۷ اطاق خشت و گلی طبقه اول داشت ، زیرش هم چندتا اطاق داشت و پهلوی آن هم اتلیه های کمال الملک بود که بعد انجمن هنرمندان در آنجا کار میکرد و سالها انجمن هنرمندان آنجا بود و ما آنجا کار میکردیم . اما من گزارشی که بحضور اعلیحضرت دارم و بعد قبول کردند که اینکار انجام بشود این بود که : قربان ما اصلاً" پول نداریم ، و وقتیکه بوزارت فرهنگ وقت مراجعت کردم آنها میگویند که ما حاضریم که بشما کمک کنیم که تصویب بشود ولی پوشکو ؟ ما پول نداریم . آنوقت مملکت خیلی فقیر بود . اعلیحضرت گفتند خیلی خوب من برای این چندماه از سال مانده صد پنجاه هزار تومان از " عطیه ملوكانه " که بودجه فعله" این باشد و یک طوری راه بروید تا بعد در سال میدهم

"جدید بودجه بگیرید"

سؤال : کدام سال بود.

آقای پهلوی : فکر میکنم سال ۱۳۲۹ بود ولی درمورد تاریخ دقیق باید رجوع کنم
بمدارک یا سال ۱۳۲۷ بود یا ۱۳۲۹ بهر حال سالی بود که چندماه بعد رزم آراه
کشته شد بعدوزارت فرهنگ وقت تعدادی کارمند داشت که بما داد در اداره
هنرها زیبای وقت و حقوقش را هم خودش میداد و در واقع من هیچ چیز از خودم
نداشتم در آنجا ولی برای کارهای اضافه برآنچه که موجود بود مثلًا "آن اداره هنرهای
ملی" که کارهای دستی میکرد بودجه خودش را داشت و با بودجه اش منتقل شد.
ولی هر کار تازه، که میخواستیم بکنیم مثل شورای خط و غیره از این ۱۵۰ هزار تومان
خرج میکردم و من خاطرم هست که فقط ۶۰ هزار تومان خرج کردم ، باقی رانگهداشتم
وگذاشتم در یک بنیادی برای کمک به هنرمندان که اصل آن بود و از منافع آن کمک
میکردم ، بعنوان هدیه واقعاً من این پول را قبول کردم و حیفم آمد که آنرا خرج
کنم چون بعد سال نو رسید و بودجه بما دادند البته خیلی محقر . اما برای شما که
آن زمان حتیاً خیلی بچه بودید خیلی جالب است که بدانید که اصلاً ما در چه محیط
فکری کار را شروع کردیم . تصور کنید که قرن ها اسلام با موسیقی مخالف بود، موسیقی
که وقتی فقط حرفة بزرگان و شاهزادگان بود افتاد دست کسانی که بصورت مطرب
ته اطاق می نشستند و یک مقداری مشروب میخوردند ، عرق میخوردند، برای اینکه
مجلس را گرم کنند و من از این وضع هنرمندان خاطره بدی دارم در بین جامعه، آخر
سر هم گاهی اوقات هم مثلًا "شیرینی در تسبک آنها میریختند وقتی که میرفتند بخانه.
این محیط که در افکار مسلمانهای خیلی حاد از بین نرفته بود . حالا تصور کنید که
در یک چنین محیطی ، اگر در زمان رضا شاه ارکستر سمفونیک بوجود آمده بود، از نظر
این بود که حیثیت ایران را از نظر خارجیها حفظ کند . چون رضا شاه خیلی غیرتمند
بود و میخواست بخارجیها بگوید که آقا کشور ما هم آدمهای تحصیل کرده دارد، شما هم
موزیک دارید و ما هم داریم ولی خوب برای اجتماع آنروز خیلی زود بود و آن اجتماع
خیلی درک نمیکرد . خوب بخاطر دارم و دو مثال برای شما می‌ورم که به بینید محیط
در آن موقع چه بود ، موقعي بود بعد از جنگ که هنوز عوارض جنگ روی اجتماع ایران
بود، و جنگ را هم میدانید که با خودش خیلی فساد می‌ورد و در عین حال وطن پرستی
هم می‌ورد یعنی نتیجه اش ایجاد حس وطن پرستی هم هست و سازندگی هم هست ، در آن
تنگنای بی پولی که ما هیچ پول نداشتیم من هرچه میخواستم با یادا ز وزارت فرهنگ
میگرفتم . از هنرستان موسیقی درخواستی کردم حالا به بینید کارها در چه سطحی بود.
ما مثلًا "دویست یا سیصد تومان مثلًا" سیم ویولن یا تار میخواستیم خوب ماهم

دستمان را دراز میکردم ، از طرفی خجالت میکشیدم بروم بوزیر فرهنگ تلفن کنسم و بگویم که آقا مثلاً" دویست تومان برای ما بفرستید . رابط من مدیرکلم بود که فرهمندی بود خیلی آدم مساعد و خوبی بود ، گفتم برادر برو و بگو که ما بایسن پول احتیاج داریم که باینها بدنهندواینها گیر کرده اند . او رفت و دوروز با من صحبتی نکرد ، بعدمن از او پرسیدم ، گفت والله یک مطلبی شد که تردید کردم بشما بگویم ولی حالا که میپرسید میگویم . او گفت من رفتم پیش مدیرکل حساداری واوگفت که خیلی بایشان سلام برسانید ، خیلی ازواحوالپرسی کنید از قول من و خیلی اظهار ارادت بکنید و بگوئید والله دیروز بما خبر دادند که دیوار مبنای دبستان مراغه ریخته است پائین و دویست تومان هم خرج دارد و ما هم همین دویست تومان را داریم ، آیا بدهیم بشما یا بدهیم دیوار مبال را درست کنیم . حالا شما تصور کنید که وضع کار ما چطور بود ! یعنی مملکت در آن موقع مملکتی است که مثلاً" دویست تومان را یا باید بدهد برای مبال یا بدهد بما یعنی کاری که داری میکنی از مبال هم بدتر است 'خوب البته ما اینترا هم تحمل کردیم چون او هم آدمی ایرانی بود و درک او این است و بعد دیدش هم همانست و ما هم بیک ترتیبی باید ، اینکار را که بعده گرفته ایم انجام بدهیم . اما خود من واقعاً" ناراحت بودم که صدای موسیقی ، ومن اولین دفعه است که بشما دارم میگویم ، از نزدیک دفترم بلند بشد ، برای خاطر اینکه فکرمیکردم که مردم خیال میکنند که اینجا جای بدی است ، برای آن خاطراتی که داشتم که میگفتند مطرب و اینها ! باین دلیل یکی از کارهای اساسی خودم را شروع کردم و بنظر من یکی از مهمترین کارهای بود که در دوران خدمتم انجام دادم و شاید کمتر کسی متوجه شد و آنهم این بود که اصلاً" با هنرمندان زمان بکلی بریندم یعنی هیچکدام را در دستگاه خودم راه ندادم و گفتم هر کس که مطرب است در دستگاه هنرها زیبا راه ندارد . آن موقع تعدادی معلم موسیقی در مدارس درس میدادند ، حقوق کمی هم میگرفتند و من با اینها شروع کردم که مطرب نبودند ، اگر هم در خارج ساز میزدند برای خاطر دوستانشان بود ، با اینها شروع کردم و بعد اساس را برای این گذاشت که برای این گروه هنرمندان حیثیت اجتماعی بوجود بیاورم و با آنها میگفتم و حتی به آنها که کارمند ما بودند ، میگفتم که شما حق ندارید جای بروید ، آیا این بشما برنمیخورد ، که بگویند بیا منزل ما و تارت را هم بیاور ، یعنی توغیر از تارت شخصیت دیگری نداری . واقعاً" اینها فکر میکردند که حرف درستی است ، زیرا همه میرونند و بخاطر شخصیت خودشان میرونند اما اینها که میرونند ، برای خاطر سازشان میرونند ، بنا براین با این ترتیب ما شروع کردیم به یک مبارزه اجتماعی و تصور من این بود که اگر قرار است که هنر پس از قرنها درخانواده هاراه پیدا کند ، فقط موقعی است که خانواده ها هم احترام بکنند به هنرمند . پس اساس کار ما واقعاً" بالابردن هنر نبود ، بالابردن سطح اجتماعی هنرمندان بودواینکار را مَا

بشدت تعقیب میکردیم ، در آن موقع رادیوی ما سازمان عظیمی داشت و پول زیاد داشته و طبیعتا " ما میبايستی مبارزه میکردیم با یک چنین دیدی . اجتماع آنها را میخواست و هنرمندان از عروسیها و نظائر آن پول هنگفت میگرفتند و رادیو هم در آن موقع آنها پول زیاد میداد و هنرمندان ما حقوق معلمی را میگرفتند و باید در عین حال که هنرشنان پیشرفت بکند مطلب نباشد ، این ترتیب فقط با ایمان و هدف میتوانست باشد . اینها مطالب جالبی است که اگر کسی یکخورده تامل بکند می بیند که واقعا " کسانی که آنروز همکاری میکردند باید در خود حقیقتی میداشتند و دل میداشتند و می فهمیدند و خودشان هم میخواستند که آدم باشد . با این ترتیب خوب ما با گردن کلفتها مبارزه میکردیم ، خاطرم هست و باید اینرا بگوییم که اعلیحضرت خیلی تقویت میکردند ، من برای بالا بردن احترام اینها خواهش میکردم که اجازه بدهند که این گروه سرمیز اعلیحضرت شام بخورند و اینها وقتی که میآمدند و کاخ علیا حضرت مثلا " دعوت میکردند برای مراسم بزرگذاشت دویست ، سیصد نفره ، اینها برنامه اجراء میکردند بعدا " میآمدند سرمیز اعلیحضرت شام میخوردند . خوب ما یک تقویت اینطوری را داشتیم . بعد خاطرم هست که در کاخ مرمر میبايستی یک برنامه خیلی مهمی انجام میشد تاریخ آن درست خاطرم نیست ولی فکر میکنم زمانی بود که شریا همسر اعلیحضرت بودند ، خاطره پروانه که آن موقع خواننده اول ما بود و خیلی دقیق میکرد که این مقررات را اجراء کند ، ما میخواستیم او برای اجراء باید ، درین آن اجتماع زاهدی و حکیم الملک و حتی صدرالاشراف و خیلی اشخاص گردن کلفت ، یادم میآید که علاوه و اشخاص دیگری هم بودند ، آنها میگفتند که یکی از خواننده های مشهور آنوقت ، که تصور میکنم خانم دلکش بود ، میگفتند او باید خوب تصمیم هم با اعلیحضرت بود و اعلیحضرت گفتند که بگویند از هنرها زیبا یک تفریب باید ، برای ما این دستور فوق العاده بود و اعلیحضرت جلوی تمام جمعیت مارا تقویت کردند ، بما دلگرمی میدادند در موقع سختی ها . وقتیکه من این مطالب را دارم میگویم گاهی اوقات فکر میکنم که واقعا " آیا جالب هست این مطالب برای شما .

سؤال : بله صد درصد چون محیط آن زمان رازنده میکند .

آقای پهلوی : ولی واقعا " اینرا هم بحق بگوییم که من شنیدم یکروزی دریک مهمانی در کاخ علیا حضرت در تالار بالا بودیم همین خاطره پروانه داشت با حسن اکبر صحبت میکرد و با او گفت در آن موقع باللهجه خودش که : من حاضرم پنجه را رتومان بدhem که تو بیاشه و یکشب برای من بخوانی ، خاطره نمیدانست که من آنجا هستم ، و خاطره گفت که غیرممکن است که من بیاهم و این موضوع برای من شادی آور بود که اینها با وجود احتیاج ایستادگی میکنند . بهر حال در یک چنین محیطی ما کار کردیم درحالی

که من معتقدم آن شخصی که دروزارت فرهنگ وقت موضوع مبال را مطرح کرد واقعاً دیدش همان بود و باعقيده صحبت میکرد ، خردهه برآ و نمیگیرم و حتی فکر میکنم ایرانی خوبی بود ولی همان موقع که ما دویست تومان پول نداشتیم که بدھیم ، من خودم یک میز تحریر داشتم کافی بود برایم و باندازه بود ، البته گوشه هایش یک قدری رفته بود . آنرا ازو زارت فرهنگ برای من آورده بودند و برای من فرق نمیکرد واينقدر من به مسئله میز فکر نمیکرم ، همین فرهمندی آمد و گفت : آقا فکر نمیکنند که بهتر باشد برای شما یک میز بهتری بگذاریم ، گفتم نه ، ما پولی نداریم ، او گفت میتوانیم درست بکنیم ، اجازه بدھید . یک شخصی هست بنام صبوری ، او باید واين میز شمارا به بیند و یک میز مناسبی بسازد واينکار که در دسـری ندارد ، باورکنید که یک هفته نکشید که رفتند و یک میز دوبرابر آن آوردند . اگر من میدانستم که اینقدر بزرگ است قبول نمیکرم ، فقط میخواستم بگویم چرا ؟ برای خاطر اینکه همان صبوری با یک عدد در آن تنگستی زدو بند داشتند و در آنسالهای بعداز جنگ و کثافتکاری میکردند ، متاسفانه این بعد دیگر بود در برابر آن ایرانی که دلسوزی میکرد یک چنینکسی را هم داشتیم که کار آزاد داشت و یک عدد را خـراب میکرد .

سؤال : پس این اداره کل بودجه مستقیم خودش را نداشت .

آقای پهلوی : بودجه ما ازو زارت فرهنگ وقت میآمد و ما هرسال بودجه خودمان را جزء آن دستگاه میدادیم به مجلس ، وقتیکه تصویب میشد ، بعداً " زیرنظر خودم خـرج میشد که دیگر وزارت فرهنگ دخالت نمیکرد . آن موقع کار ما صرفاً " کار هنر بود ، آموزش هنر و در واقع آموزش موسیقی در دبستانها و دبیرستانها بعده سی چهل نفر از موسیقیدانان کشور بود که معلمین موسیقی بودند و کارشان را میکردند و معلوماتشان هم زیاد نبود ، فارغ التحصیل کنسرواتوار بودند ، اغلب آنها و بعضی ها هم شاید نبودند ولی کارشان را انجام میدادند و موسیقی میتوانست جای بالاتری داشته باشد ولی عوامل وزارت فرهنگ وقت بقدرتی مسائل دیگر داشتند که برایشان مهمتر بود که اعتباری واقعاً نمیتوانستند تا مین کنند برای کار موسیقی . میدانید مملکتی که دائماً " با ینصرت مراحل مختلف را پشت سر میگذارد همیشه برایش مطالب مهمتری مطرح است . هنرمتاسفانه در کشورهای رو به پیشرفت و کشورهای عقب افتاده همیشه خیالی جای پائینی را دارد . ما آنوقت مثلثاً " شروع کردیم به یک سری نمایشگاه .

سؤال : نمایشگاه نقاشی .

آقای پهلوی : نمایشگاه زری ، یعنی بازی لباس درست میکردیم و نمایشگاه خاتم ،

نمايشگاه نقاشی هم بود و چندبار ترتیب داده شده بود و سابقه بیشتری داشت ولی اینگونه نمايشگاهها را ماگذاشتیم برای اینکه مردم آگاه بشوند چون کارگاههای زری با فی ضرر میداد و ما میخواستیم که ضرر نداشته باشد . درتمام رشته های آنجا، که فکر میکنم برای هر شنونده جالب نباشد ، در هر رشته کوشش کردیم که یک حرکتی بوجود بیاوریم ، اینرا هم باید ذکر کنم که درمحوطه آن کارگاههای هنرهای ملی یک موزه هم بود ، موزه ارزنده هم بود . کارهای استادان بزرگ آنجا حفظ شده بود ، یکی از کارهای اساسی بود که از زمان رضا شاه باقی مانده بود و قدیمی بودواينکارها در آنجا جمع شده بود واشخاص هم برای بازدیدش میآمدند و بخصوص جهانگردها ، متناسبانه دیروز شنیدم که کسی که میتوانست در آن زمینه بشما اطلاعات دقیق تری بدهد یعنی چگونگی حرکت آن دستگاه ، فوت کرد ، ولی خوب اشخاص دیگری هم هستند که میشود پیدا کردشان ، اگر خارج از ایران باشند که باشما مصاحبه کنند . از آن دوران این نکته را باید ذکر بکنم ، چون مدارک حاضر نیست تمیتوانم روی تاریخ صحبت بکنم ولی این خاطره که میگوییم مربوط است به میانه موضوع و سایر امور وزارت فرهنگ و هنر یعنی هنرها زیبای وقت . مطلبی را بخاطر دارم که خوبست در اینجا بگوییم ، آیزنهاور میآمد با ایران ، اعلیحضرت میخواستند که بسبک قدیم که وقتی که شاهان ایران روز نوروز بتخت می نشستند و از پادشاهان مختلف آن دوران هدیه ها میآوردند برای پادشاه ، این سبک که حالا یک شخصی به اعلیحضرت عرض کرده بود ، این سبک برای ایزنهاور بوجود بیاورد ، یعنی از تمام ایران برایش هدیه بیاورد یعنی فرض کنید که دونفر بختیاری بالباس بختیاری بیایند و هدیه از بختیاری بیاوردند برای ایزنهاور ، اتابکی وزیرکشور بود و مسئول این برنامه ، نمیتوانست چه بکند بمن تلفن کرد ، گفت که اعلیحضرت یک چنین نظری دارد ، آیا میتوانید بمن کمک کنید . من فکر کردم که اینکار بهر صورت باید انجام بشود و با او گفتم بله ، اصلاً باور نمیکرد . مقدم رئیس شهربانی بود معینیان که آن موقع ما با هم رقیب بودیم و او اداره کل اطلاعات را داشت در زمینه موسیقی هم با هم رقیب بودیم ، اورا دعوت کرد و معینیان گفت ، میشود که یک جلسه بکنیم ؟ رئیس شهربانی خودش و معینیان آمدیم در همان موزه هنرها ملی صورت جلسه کردند و من امضاء کردم و از من تعهد گرفتند که اینکار را انجام بدهم ، حالا شما فکر بکنید که من فقط همین چند نفر را داشتم ولی بهمکارانم ایمان داشتم ، یک عدد همکار داشتم که تا آن موقع چند سال کار کرده بودیم ، میدانستم که میتوانیم این حرکت را بوجود بیاوریم و ما فقط بیست روز وقت داشتیم . من همکارانم را جمع کردم و گفتم که یک چنین تقاضائی از من کرده است ، حالا تصور بکنید که کسانی که از بختیاری میآمدند با یستی از نظرسکیوریتی () چک شده باشند و ما از کجا میتوانستیم که از بختیاریها

چنین کسی را پیدا کنیم آنوقت هم که ادارات مختلف وزارت فرهنگ نبود که معاون اشخاص مختلف را بشناسیم. زمان آن درست خاطرم نیست که من آن موقع معاون نخست وزیر بودم یانه و بهر صورت می‌شود تاریخ هارا پیدا کرد. خلاصه همکارهای من با هم جمع شدند برای اینکه این مطلب اجراء بشود، از بین خود افراد خودمان، برای اینکه ما آن موقع چند صد نفر کارمند داشتیم، افرادی را که مال قبایل مختلف بودند، جمع کردیم و چک هم شده بودند، باورکنید که شبانه روز کارکردیم آن موقع اداره کل موزه‌ها هم با ما بود یعنی ما موزه‌هارا از وزارت فرهنگ وقت گرفته بودیم. مدیرکل آن که بعد شد معاون من، پورمند، زنده است و در همین شهر است، با او مصاحبه بفرمایید خاطرات فوق العاده دارد، مدارک هم دارد، فوق العاده خاطراتش جالب است. او مسئول تهیه لباسها شد و یک خانمی هم با او کار می‌کرد که علاقمند بود فوق العاده، او تاریخ هارا میداند و همه چیز را بشما دقیق ترمیگوید. واقعاً شبانه روز اینها کار کردند و لباسها را رساندند، عوامل دیگر راهم ما تهیه کردیم، هدیه هارا هم آنها تهیه کرده بودند و یک مقدار ش را از شهرستانها آورده بودیم و بعد برنامه درست کرده بودند که در تالار آئینه کاخ مرمر، اینها آنجا دور باشند و ایزنهای اور باید آنجا. خاطرم هست که زمستان بود، شاید ماه اسفند یا بهمن بود، اینها همه ایستاده بودند، ماهیم رفته بودیم آنجا و شاهد این منظره بودیم. اعلیحضرت که با آیزنهای اور آمدنی از فرودگاه وارد تالار آئینه شدند، بلا فاصله آمدند آنجا هردو صورتهاشان از سرما گل انداخته بود، باورکنید ایزنهای اور پانزده ثانیه فقط دور اینهارا نگاه می‌کرد، فقط، اصلاً "بهترین تشویقی که این بچه ها شدند همین سکوت ایزنهای اور بود، اصلاً او نمیدانست که چه هست و همین طور مانده بود، البته بگوییم که آن موقع هم ما یک میز خاتم خیلی فشنگ درست کردیم با آرم آمریکا که آنرا هم اعلیحضرت هدیه دادند به ایزنهای اور که بعد که ایزنهای اور آمده بود گفته بود که با این هدیه ها بودجه یک مطلبی را گفت که خاطرم نیست حالا، یک مطلب مهر بانی آمیزی را گفته بود. حالا باز برمیگردیم بهمان دوران (پایان نوار یکا)

(شروع نوار ۱ ب)

آقای پهلوی: من باید مجدداً "برگردم به صحبت راجع به همان مسئله هنرهای ملی و فکر کنم که آیا دیگر مطالب دیگری هست؟ البته در آندوران خاطره، که دارم این است که ما کارمان رفته بود در سه رشته اصلی، یکی موسیقی بود که دو قسمت داشت یکی موسیقی ملی و یکی موسیقی کنسرواتوار یا موسیقی غربی که رویش کار می‌کردیم و یکی آموش سرود، موسیقی بود در مدارس و یکی هم هنرهای ملی بود که ما در این زمینه‌ها کار می‌کردیم، کنسرت میدادیم و نمایشگاه می‌گذاشتیم و افراد مختلف را

دعوت میکردیم و معتقد بودیم که کار موزه‌ها کارما است، موزه باستانشناسی که سایقاً "دروزارت فرهنگ" بود باید بیاید در هنرهاي زیبا وزارت فرهنگ و خلیلی تعلل میکرد ، دروزارت فرهنگ وقت یک موزه مردم شناسی هم بود با ساقه فوق العاده خوب و در پائین شهر یک ساختمانی داشتند که کارهاي مربوط به سن مختلف را جمع کرده بودند مثلاً" خاطرم هست که درمورد تعزیه آنچه که مربوط به تعزیه است جمع کرده بودند ، لباسهای قدیم در آنجا بود ، در آن موقع موزه با ارزشی بود ، ماتوقع داشتیم که وزارت فرهنگ وقت این دو تارا واگذار کند بما یعنی به هنرهاي زیبا برای خاطر اینکه بهر حال در تمام اینها کارهاي دستی و کارهاي هنری منظور بودیعنی آن چیزی که ، فکر میکردیم ، از زیر زمین در میآید یا کار دستی و یا کار هنری است و ما باسابقه آن بیشتر علاقه داشتیم و وزارت فرهنگ میباشد که بکارهاي آموزشی برسد ، چون کارش سنگین است و باین نوع کار نمیرسد و ما هم همه در عنفوان جوانی بودیم و فکر میکردیم که خلیلی هم علاقمند به خدمت بیشتر در این زمینه ها هستیم . بعد در یک دورانی بالاخره وزارت فرهنگ وقت قبول کرد که آن موزه را بما واگذار کند . ما هم موزه را گرفتیم و طبیعتاً" کوشش کردیم که خاکها یش را برداریم چون طبیعی است که در این سازمان خلیلی بزرگ با این مسائل رسیدگی نمیشد . ما در حدود توانانی آنرا بهتر کردیم ولی اقدام شایسته دیگری مدت‌ها نتوانستیم بکنیم روی آن موزه تا بعداً" که اداره کل هنرهاي زیبا شد معاونت نخست وزیری با چنداداره کل . بعد ما اداره موزه هارا بوجود آوردیم و بعد شد اداره کل موزه ها و پورمند شد مسئول آنجا . من میباشدی سازمانم جلوی چشم می بود که بشما می گفتم که هدف هر کدام چه بود ، الان همان‌طوریکه قبله" صحبت کردم در زمینه موسیقی در واقع درحالی که آموزش موسیقی در سطح مدارس در واقع هدف ما بود ولی هدف‌نهایی مای واقعاً" بالا بردن سطح اجتماعی موسیقیدانان بود که خلیلی پائین‌افتاده بود . در زمینه هنرها ملی هدف ما کمتر بود وضع سطح خود را بودوا یعنیکه این هنرها زین نرود اصلاً" و اینکه ضرر رش کمتر بشود چونکه همه اینکارها ضرر میداد بالاخره هم نشد که ضرر ندهد تا آخر که آمدیم این ضرر را میداد ولی کارهاي اساسی انجام میشد . یکی از کارهاي که در آن زمان من خاطرم هست انجام دادیم و اینترا اضافه کنم که در اصفهان هم یک مدرسه هنرهاي زیبا بود که آنهم آمد جزء هنرهاي زیبا . در اصفهان یک کسی بود بنام بهداری اسمش را ذکر میکنم برای اینکه هنرمند خلیلی خوبی بود ، طراح خوبی بود ، قسمت قالی اصفهان فوق العاده پیشرفته کرده بود یعنی واقعاً" آنها قالی درست میکردند و به قیمت هم میفرختنند و کار فوق العاده خوب میکردند ، یک وقت برای هدیه تهیه میشد که به سران کشورها داده میشد ، یک فکری در آن موقع بنظر من رسید ، فکر کردم که البته میدانید که کار قالی را شرکت فرش بوجود آورد و کار قالی اصلًا" مال شرکت فرش بود و ما از کارگاه فرشمان بصورت لابراتور استفاده میکردیم که چه

بگوییم که وضع فروش فرش بهتر بشود . بالا بردن قالیبا فسی را در اصفهان پایه گذاشتیم و طرح پائین آوردن قیمت قالی را در تهران عمل میکردیم . بنابراین هر چقدر قیمت‌ش میشد اصفهان بهترین قالیها را بوجود می‌ورد و در اینجا هم با طرح‌های مختلف و مدرن راروی قالیچه‌ها جراء میکردیم که به بینیم آیا خریدار دارد یا ندارد . از راه تغییر طرح در تهران عمل میکردیم چون نقاشی‌های مدرن آنجا بودند و طرح‌های مدرن را آنجا انجام میدادند و از راه بالا بردن سطح طرح به سبک کلاسیک در اصفهان عمل میشد ، در عین حال من شنیدم که دارتکارخانه قالیبا فی وارد میکنند که بسبک خارجی قالی بباشند .

سؤال : یعنی ماشین

آقای پهلوی : بله ماشین قالیبا فی وارد میکردند ، من فکر کردم که شاید بشود بیک طریقی جلوی اینکار را گرفت یعنی بازهم کار را ایرانی انجام بدهد . آن بهادری گفتم تومیتوانی قالی متري ببافی ، گفت چطور متري ، گفتم همینطور، بجای اینکه قالی چهارگوش ببافی ، مثل پارچه ببافید ، او گفت بله میتوانم . او بافت و من با آن قالی دفتر خودم را فرش کردم قالی متري بود و طبیعتاً " خیلی ارزان تر و بطور ساده و با طرح خیلی کم . چون تصور من این بود در آن موقع و فکر هم میکنم هنوز که درست است که قالیها ایران بسبک قدیم ، برای آن زمان درست شد که دورش می نشستند . صحبت میکردند یعنی آن در واقع انعکاسی از باغ خارج بوده " چون ایرانیها عاشق باغ و گل و گیاه بودند و این در واقع باغ استره بود در داخل منزل . واقعاً " ایرانیان قدیم فوق العاده هنرمند و هنر دوست بودند ، هر کاری که کرده اند هنر در آن رل اساسی داشته ولی در زندگی جدید که میزنهای رخواری روی آن میگذاریم این دیگر حیف است و از رنگ میروند پس بهتر است که این همه کار رویش نشود ، یا روی آن کرسی میگذارند یا صندلی و مبل میگذارند ، پس یا باید بصورت قالیچه باشد برای چاهای باز و یا روی دیوار و قالیها به سطح بزرگ برای هال ها در بیاید که بشود دید . پس رفتم روی این فکر که میشود قالی ساده اند ادراحت ولی آنجائی که رویش می نشینند باید قالی قشنگ اند ادراحت که بشود دید که چه هست . روی این دوتا کار میکردیم ، بعد که آن قالیها متري بافته شد به شرکت فرش پیشنهاد کردم و گفتم که ما یک چنین کاری کرده ایم و بیایید شما اینرا عرضه کنید . دروزارت دارائی یکی دو اطاق گرفتیم و فرش کردیم ، مبل هم گذاشتیم آن قالیچه های قشنگ را هم پهلویش گذاشتیم ، بفکر اینکه شرکت فرش اینرا بعده میگیرد . چون ما که مسئولیتی نداشتیم ولی متسافانه متوقف شد . آن جریان ماشین ها پیش آمد که احتمالاً در آن بی توجهی بود یا منافع شخصی بود و من هنوز فکر میکنم که برای ایران کارخوبی

است، قالیهای متربی بافت بجا قالی ماشینی و با اینطریق یک عدد را در روستا بکار گذاشتند، چون این کار ساده است

سوال : در حقیقت منظورتان اینست که آن همه نقش نداشته باشد و ساده باشد.

آقای پهلوی : بله ساده، خیلی کم نقش دارد، مثلاً آن بهادری گلهای تک تک روی قالی انداخته بود که مثل پارچه میشد، ساده آنهم خیلی منطقی است ولی جاهایی که باز است شما میتوانید رویش قالیچه بیندازید که خیلی گران قیمت تمام نشود. هنوز هم کار خوبی است و هنوز هم میتواند رقابت کند با قالیهای ماشینی و میتواند کار ایجاد کند، ولی در این زمینه من مسئولیتی نداشتم و در سایر قسمت‌ها هم کار زیاد داشتم، درنتیجه‌این ترتیب ارزیبین رفت.

سوال : در زمینه موسیقی ایرانی را بیشتر تشویق میکردید و کار نمیشد روی آن یا موسیقی اروپائی.

آقای پهلوی : در زمینه موسیقی ایرانی ما باتامل کار میکردیم و یک مطلبی را که باید بگوییم اینجا وجا دارد اینست که در موسیقی ایرانی ما هنرستان موسیقی را نگهداشتیم و کوشش میکردیم که موسیقی ایرانی خوب بوجود بیاوریم ولی بعداً "بی‌پسند" و در چهارچوب ما کار کنند. چون در آنجا ما بآنها میگفتیم که مطرب نشود که ارزش‌شما پائین بیاید و با این ترتیب در واقع دو سطح کم کم بوجود آمد، یک سطحی که هر کس میتوانست انتخاب بکند مثل امریکا. در امریکا البته هنرمند در هیچ سطحی ارزش پائین نیست، ولی در آنجا، در آن ماهها مخصوصاً "با مطربها خیلی بدرفتار میکردند بعداً" البته وضع آنها بهتر شد روی اصل آن هیبتی که بوجود آمد و علاقمند شدن گشاده شدن دستهای مردم و هوشیاری آن طبقه، که به حال در بالای اجتماع بودند، درنتیجه وضع آنها هم بهتر شد از نظر احترام اجتماعی. ولی در آن زمان فوق العاده بد بود، این سوالی که شما کردید در زمینه موسیقی ملی، ما در آن سطح فقط آموزش میدادیم، چون معتقد بودیم که موسیقی ملی را در آن سطح باید آموزش داد. ولی چون ما دیدیم که موسیقی غربی در عین حال که لطفش برای عده محدود معلوم است ولی مورد توجه عام نیست ولی یک تکنیکی دارد، این بود که ما تشویق کردیم که موسیقی ایرانی با استفاده از تکنیک غربی بوجود بیاید، البته این ازدواج این دو موسیقی هیچ وقت کار خوبی نیست در هیچ مملکتی، یعنی این ازدواج کار اصلی نیست ولی صرف "کار" از این نظر بود که یک ارکستری که روی صحنه می‌اید،

یک موسیقی بزند که مردم بفهمند نه حتی بتنهوونی که مردم در آن اوائل نمی فهمیدند . اینرا هم اضافه کنم که در آن موقع کلاسهای باله در ایران بود ، مثل مادام کرنلی و جان بازیان و من به این مطلب در خاتمه گفتارم در باره موسیقی اشاره خواهیم کرد چون این نشان دهنده درک و وضع اجتماع در آن موقع است . خلاصه سوال شما در باره موسیقی را باینجا ختم میکنم که شروع کردیم برای ایجاد تفاهمی بین مردم و ارکستر ، ارکسترها ئی بوجود بیاوریم که از چیزهایی استفاده بکند و اجراء بکند ، با استفاده از فولکورها مان و آهنگ ملی ، که مردم بفهمند و قبول کنند . البته مارادیو در اختیار مان نبود ، کوشش هم کردیم ، موقعی که ذوالفقاری در آنجا مسئول بود ، با آقای نخست وزیر که آن قسمت تحت نظرش بود مذاکره کردیم که بطور کلی این رادیو را مابعهده بگیریم و اینها را در آنجا پیاده بکنیم و یک قدری هنرمندانی که مطرب بودند چک کنیم و کنار بگذاریم ولی نشد و من هم فشاری نیاوردم و نمیتوانستم وزورم نمیرسید برای اینکه اینکار نمیشد که بزور اعلیحضرت انجام بشود و میبايستی که باتفاق هم انجام بشود و نشد . بر میگردم به موضوع باله که باز هم مربوط با آن موقع است . ما با این کلاسهای باله تماس داشتیم و چون کلاسهای موسیقی خارج هم و حالا کم کم بخاطرم میآید ، که در اجتماع بود آنهم حسن اداره اش با اداره هنرها زیبای وقت بود یعنی ، بعده گرفتیم بود ، از آنجا رفتیم روی نظارت بر اینها که از حیث اخلاق و حیثیت درست باشند و مثلًا " در آن افیون و تریاک نیبا شد ، تاموقعي که در کاخ گلستان مراسمی بود ، خاطرم میآید که ملک حسین اردن میآمد ، آنجا یک پذیرایی بود ، اعلیحضرت گفتند شما برنامه رقص ندارید مثل خارج ، ایشان نمیدانستند که ما چه داریم ، ما هم که نداشتیم و فقط این کلاسها بودند . رفتیم به مادام کرنلی گفتیم میتوانی یک برنامه برای ما بگذا ری در آنجا . اضافه میکنم که کسی که در واحد ما کار میکرد و سرپرست کارهای رقص بود احمدزاده بود . احمد زاده را شما حتما" دیده اید یا اسمش را شنیده اید با خانمش که هائیده احمدزاده بود بعدها کارشان در زمینه باله بالا گرفت و مقدار زیادی برنامه در تالار رودکی اجراء کردند . خود احمدزاده سابقًا " با یک خانم امریکائی که اسمش یادم رفته با یک گروه باله که او درست کرده بود کار میکرد ، او مامور ما بود و رفت و پیغام آورد از قول خانم کرنلی که : اگر من بیایم و با شاگردها صحنه اجراء کنم ، فردا مادر و پدرها تمام بچه هایشان را میبرند و کسی دیگر اعتماد نمیکند آن موقع که بعضی مردم میدانید مزخرف زیاد میگفتند راجع به فلان والاحضرت و اینها . من گفتم که من تعهد میکنم که تمام دخترها را که آنجا باله میکنند سرموقع و هر موقع شب که شده با گارد بمنزلشان برسانم ، علاوه بر این تمام پدر و ما درها یشان را دعوت میکنم که در یک تمرین عمومی تماشا کنند . پدر و ما درها بیایند در تمرین عمومی و نگاه کنند که چکار میکنند ، اگر گفتنده دخترها بیایند ،

بیایند و اگر گفته نکنند ، بیایند . کار قشنگی هم بود . پدر و مادرها هم از خدا میخواستند برای اینکه دخترهاشان بیایند روی صحنه و برقصند ، آنها از خدا میخواستند ولی مدام کرنلی از شرخودش میترسید ، آن پدر و مادرهاشی که دخترشان را گذاشته اند باله برقصد اینقدر میفهمیدند که اینکار کار شایسته است ولی مدام کرنلی روی اصل همان هاله فکری که در اجتماع بود میترسید اینکار را بکند . خلاصه مادر و پدرها راجمع کردیم آنجا و با آنها چای و شیرینی هم دادیم و خودم هم رفتم آنجا و گفتند که شما اینکار را بکنید ، آن برنامه باله برای اولین بار جلوی اعلیحضرت و ملک حسین اجراء شد در کاخ گلستان و بچههارا هم درست رسانیدیم بمنزلشان و این سد شکست ، سدی که مانع شده بود که باله روی صحنه نمیآمد . فقط خانم کرنلی و جانبازیان روی صحنه خودشان در مدرسه اجراء میکردند و هیچ خارج نبود و پله پله این سد شکست . طبیعی است که آن چیزهایی که برای من مهم بود بعنوان برداشتن این مانع و بعد چه کارهایی انجام شد در زمینه باله و اینکه چگونه توسعه پیدا کرد باید احمدزاده را پیدا کرد که او تاریخ آنجارا خوب میداند که چگونه بود .

سؤال : در طول این مدت شما گزارش کارهایتان را با اعلیحضرت میدادید .

آقای پهلوی : واقعا "نه ، این سوال خیلی خوبی است . من فکر میکنم که سوال خوبی کردید و من خوشحالم که پرسیدید . یک ارتباط متقابلی البته بود ، بدیهی است اعلیحضرت در سطح خیلی بالاتری بود و من فکر میکنم که اعلیحضرت روی یک آموزش قبلی و نهاد بمن اعتماد کردند و فکر میکنم که بهمه اعتماد میکردند ، اینطور بود که میگفتند : تو آدمی و دلیل ندارد که بشما شکنم ، این مسئولیت و این کارتان و بروید و کارتان را بکنید ، توهمند میخواهی که به مملکت خدمت کنی . این تصور من بود از اول بنا بر این من واقعا "هر وقت که فکر میکردم گزارشی را بنظرشان برسانم فکر میکردم که این یکنوع خود شیرینی است چون ما کارمان را انجام میدادیم . فکر میکردم که اگر من بروم و با اعلیحضرت عرض کنم که ما اینکارهارا کردیم ، این یک خود شیرینی است . لابد اشخاص میروند و با اعلیحضرت میگویند . حالا یکی از مهمترین خاطراتم را برای شما خواهم گفت که من کوچکترین گزارشی به اعلیحضرت ندادم و من نمیدانم که اعلیحضرت آنروز فهمیدند یانه ، هنوز هم نمیدانم ، فوق العاده جالب بود . خلاصه ، من اصلا" با اعلیحضرت گزارش ندادم ، فقط اگر مسئله داشتم میرفتم و به اعلیحضرت عرض میکردم که چنین مسئله است .

سؤال : مثلا" چطور مسائلی را آن زمانها .

آقای پهلوی : آن زمانها ، یادم می‌آید ، که تلویزیون درست شده بود و مامیخواستیم در تلویزیون برنامه اجراء کنیم ، بمن اطلاع دادند که معینیان که آنوقت در رادیو بود دارد جلوی کار مارا میگیرد و شعری را که ما آنجا میخواشیم کنترل میکند . یعنی اداره رادیو میخواسته که شعر تلویزیون را کنترل کند ، در حالی که گروه ما اجراء میکردند . معینیان میگفت چون من مدیرکل رادیو هستم و ب برنامه های تلویزیون ثابت را چک میکنم با یادشur شماراهم چک کنم . بنابراین میگفت که : هنرها زیبا تو هرچه میخواهی نشان بدی اول باید بمن نشان بدی ، من با این اصل مخالف بودم و میگفتم شما که چک میکنید ، کسی را باید چک کنید که تعهد در برابر دولت ندارد . شما میتوانید فلان شاعر را چک کنید که چه دارد میگوید چون تعهدی ندارد ، ولی ما خودمان متوجه هستیم خودمان مسئول کار خودمان هستیم . اگر کار خبط بکنیم نخست وزیر مرا استیضاح میکند ، دیگر چرا من آقا بالاسر داشته باشم و من احساس میکرم که او برای فشار آوردن بما اینکار را میکند ، من هم رفتم و با علیحضرت گفتیم ، البته خاطرم می‌آید که گزارش من زمان خیلی ناهمجارت و بدی بود ، برای اینکه چند روز بعد معینیان را عوض کردند . من مطمئنم که برای خاطر این گزارش نبود و من مطمئنم ، در آن موقع ظاهرا "نصیری هم نا راحتی داشت و نمیدانم سابقه کار چه بود ، ولی گزارشها نا راحت کننده رفته بود برای علیحضرت .

سؤال : معینیان آنوقت در وزارت اطلاعات بود .

آقای پهلوی : بله در وزارت اطلاعات بود ولی علیحضرت قدر معینیان را خیلی میدانستند چون بعد از مدتی پست مهمی با و دادند ، ولی در آن موقع مثل اینکه این ضربه نهائی بود و کار ما به صورت انجام گرفت و من هیچ وقت فکر نکردم که بخاطر من بود و هیچ وقت فکر نکردم که حرف من اینقدر ارزش دارد حضور علیحضرت که شخص خدمتگزاری را عوض کنند بخاطر من ، هیچ وقت ، ولی احساس کردم که به حال مشکل من برداشته شد . مطلب دیگر که برایتان دارم و جالب است که گزارش به علیحضرت دادیم ، البته خیلی مطالب بود که گزارش میدادیم ، یعنی هر وقت اشکال بود ولی ما کار خودمان را میکردیم و علیحضرت هم اطمینان داشتند که ما کارمان را خوب انجام میدادیم . کاش گزارش کارهایمان را با علیحضرت میدادیم ، شاید آن موقع علیحضرت اصلاً می شناختند ، من فکر نمیکنم که علیحضرت مرا نشناختند واقعاً "تصورم اینست ، چون باز حرف توی حرف می‌آید میگوییم که هویدا مثلاً" فکر میکرد که من گزارش دولت را هر روز با علیحضرت میدهم در صورتیکه من فکر میکردم که اگر چنین کاری بکنم علیحضرت بدشان می‌آید و فکر میکردند که این

یک سخن چینی است و مرا در این سطح نمیدیدند . من فکر میکرم که اگر اعلیحضرت چیزی را بخواهند از خود هویدا می پرسند ، و اگرنه ، ساواک با اعلیحضرت گزارش میدهد و باز هم اگر نه ، فلان وزیر گزارش میدهد ولی از من چنین توقعی ندارند ، بطوریکه هویدا فکر میکرد که من هر روز میروم و گزارش میدهم ، من هیچ ، یک کلام راجع به هیئت دولت با اعلیحضرت صحبت نکردم هیچ وقت ، نه در زمان منصور و نه در زمان هویدا ، چون اعلیحضرت اگر سوال میکردند ، جواب میدادم ولی چون سوال نکردند ، من هیچ وقت مطلوبی را نمیگفتم ، هیچ وقت گزارش نمیدادم ، یعنی همیشه من با اعلیحضرت یک فاصله داشتم ولی اعلیحضرت بمن یک اعتمادی داشتند و من هم فکر میکرم که به اعلیحضرت خدمت میکنم و به مملکت خدمت میکنم و من کار خودم را می کنم ، با این آرمان من رفتم و کار میکرم .

سؤال : یعنی این نزدیکی که بود ممکن بود یک قدری دورتر هم بکند' یعنی یک وزیر معمولی ممکن بود که بیشتر ارتباط پیدا کند .

آقای پهلوی : عینا " همین بود ، کسان دیگر میرفتند ، مثلا" شما میدانید که روحانی میلیونها میلیون ها پول میگرفت برای دستگاه هش ولی من در زمینه پسول مسئله داشتم که بعرضان میرساندم ولی این یک مطلب جداگانه است ولی این سوال شما سوال خوبی بود . خاطره دیگری که دارم اینست که ما که موزه مردم شناسی را از نظر وظائف آن و محلش از وزارت فرهنگ گرفته بودیم ، میخواستیم این موزه را در بنای جدیدی که در زمان رضا شاه پایه هایش گذاشته شده بود با آنجا منتقل کنیم و آن موزه را ساختمانش را تمام کنیم و موزه قدیم را به محل جدید منتقل کنیم . در آن موقع مجلس سنا آنچه را در اختیار گرفته بود و یک مقدار تعمیرات مختصراً هم کرده بود و چند اطاق را در اختیار گرفته بود و برای کادر اداری استفاده میکرد و برای کمبیسونها و غیره و بیرون آوردن این محل از دست سنا کار آسانی نبود و آن دفعه هم من ناچار شدم که این مسئله را بعرض اعلیحضرت برسانم ، با این ترتیب که یادآوری کنم حضورشان که این بنایی است که رضا شاه کبیر برای موزه مردم شناسی پایه گزاری کرده اند و نقشه آن موزه را هم گدار داده بود و آنوقت آدم شایسته بود ، کارش در قسمت استان شناسی بود ولی نقشه خوبی داده بود . این مسئله که بعرض اعلیحضرت رسید پشتیبانی کردند از این طرح و بعداز یک مدت کوتاه سنا از آنجا خارج شده گفتم که یک چنین پشتیبانی بـما روـحـیـه مـیدـاد برـای مـدـتـهـا خـدـمـتـ، درـحـالـیـ کـهـ هـمـیـشـهـ ماـ درـتـکـنـایـ مـالـیـ بـوـدـیـمـ ،ـ هـمـیـشـهـ

سؤال : برای مسائلی که باید بعرض اعلیحضرت میرساندید شرفیابی خاصی میخواستید

پا مثلاً" بطور غیر رسمی مطالب را میگفتید

آقای پهلوی : هر وقت که یک کسی هم باستی با من شرفیاب نمیشد یعنی بهم راهگروی میرفتم ، درخواست اجازه شرفیابی میکردم . ولی هرگاه مسئله داشتم که جریان روز بود هفته لااقل دو شب حضورشان میرسیدم برای شام باتفاق سایر اعضا فاصله و اینرا هم حتماً" باید ذکر کنم یعنی این جور شواهد است که مارا وادار میکرد به بیشتر کار کردن که شاهد آن بودم . خوب من میدانستم که اعلیحضرت آن موقعی که سرشار می‌بایند تا نیمساعت قبل از آن کار میکردند شاید استحمام میکردند و حالا آمده اند منزل مادرشان . قبیل ازاینکه سرشار می‌بایند حتماً" دوشه نفر می‌بایند و گزارشها میدادند ، سرشار اگر خودشان مسئله داشتند مطرح میکردند ، بعد از شام هم تا یک ساعت باز اشخاصی که آنجا بودند گزارش میدادند که بعداز شام ممکن بود گاهی من باشم ولی خیلی بندرت بود که من اشکالم را بعرض میرساندم و بعد آنجا حتماً" هاشمی نژاد و یا افسر گارد و به صورت یکنفر بودکه با و میگفتند فوری یادداشت کن و به رئیس دفتر معینیان بگو و باین ترتیب کار انجام میشد واشکال رفع میشد ولی هیچوقت من نرفتم حضورشان عرض کنم که قربان امروز مثلاً" من فلان کار را کردم ، یعنی من باید اینجا این مطلب را بگویم که همه وزراء وقتی سفیری پیش آنها می‌باید بیک ترتیبی مطلب را بعرض اعلیحضرت میرسانند ولی من هیچوقت اینکار را نکردم برای اینکه اینرا میدانستم که سفیرکه پیش من می‌باید برای کار سیاسی نیست و برای کار فرهنگی و هنری می‌باید، مگر اینکه مطلب را ناچار میباشد اینکه بعرض برسانم برای اجازه یک عملی مثلاً" اگر یکدفعه سفیر انگلیس آمد برای یک نمایشگاه اسلامی ، مقداری کمک میخواستند یعنی صد هزار دلار پول میخواستند ، البته من هم رفت حضور اعلیحضرت و مطلب را بعرض رساندم ، پول را هم بالاخره بما ندادند و هوای خودش مستقیم فرستاد . به حال بماندند . خلاصه مسائلی از این نوع منهم بسیار تخریه نمیرفتم و اگر میرفتم بندرت بود و اگر سفیری پیش من می‌باید من گزارش نمیدادم و میدانستم که مسئولیت با من است و تشخیص اینکه در درجه از اهمیت هست که بعرض بررسد با من است و من هم که خدمتگزار اعلیحضرت هستم و اعلیحضرت هم بمن اطمینان دارند پس چه دلیل دارد که من بروم و خود شیرینی بکنم و واقعاً نکردم .

سوال : ایشان دستور میدادند که چه کارهای را میخواستند انجام بشود یا نظر خاصی میدادند .

آقای پهلوی : اگر مطلبی بعرضشان میرسید . کارهای مربوط به فرهنگ و هنر ، آنچه

که در محدوده کارما بود در واقع ما برنامه ریزی میکردیم و تهیه میکردیم و بدولت میدادیم . اگر از دولت سوال میکردند که برنامه فرهنگ و هنر چه هست ، البته از دولت نه ، ولی از نخست وزیر سوال میکردند ، یا وقتی که سازمان برنامه ، برنامه را بعرض میرساند اگر سوال میکردند ، بعرضشان میرسید والا که نه ، اما گاهی وقات اگر یک مسئله مهم بود که ما میخواستیم تأیید اعلیحضرت را میداشتیم و یا وقتی که مشکلی پیش میآمد مطالب را بعرض میرساندیم . یکی از خاطرات خوب من مسئله تالار رودکی بود . خودش داستانی دارد که نمیدانم الان ذکر کنم یا بعد و چون خیلی طبیعی پیش آمد بهتر است همین حالا ذکر کنم چون ما هنوز از آن دوران نگذشته ایم ، اینهم سابقه و پایه اش مال همان دوران است . هنرستان موسیقی بین المللی که با ان کنسرواتوار در واقع میگفتند در یک محلی بود که الان تالا رودکی هست . ساختمان دو طبقه بود آجری و آنجا کار میکردند . محلش خیلی خوب بود و ما هم میخواستیم یک چیزی درست کنیم . الان یک چیزی بخارطه آمد مربوط به ساختمان جدید خودداره هنرها زیبا که آنهم جالب است . چون اینها بشما فضای کار را میدهد که ما در چه فضا و چطوری میباشی کار را پیش میبردیم . آنجا گفتم که یک تالار کنسرت بسازیم ، مهندسی بود که در زمینه هنر با ما کار میکرد ، افتادلیان ، خیلی آدم سلیمی بود و آدم پرکاری بود ، با و گفتم که تو میتوانی یک طرحی بدی برای یک تالار کنسرت چون ما نداریم ، دلیل اینکه بفکر تالار کنسرت هم افتادیم این بود که هر وقت یک مراسمی بود و معمولاً در سال یک مراسمی بود ، این خاطره هم خوب است ضبط بشود چون نشان دهنده یک کمبودهای آن زمان است . من که در آن موقع یک مدستی کاره نبودم و بعد شدم رئیس هنرها زیبا ، سه چهار بار پشت سر اعلیحضرت نشسته بودم و اعلیحضرت به ارکستری که روی صحنه و در چهار رجوب کارهای وزارت فرهنگ آنوقت داشت برنامه اجراء میکرد ، گوش میکردند . چهار بار اعلیحضرت گفتند نمیشود که برای اینها یک لباسی درست کرد که یک شکل باشد ، چرا اینها اینطور هستند؟ و چرا ما یک تالار کنسرت نداریم ؟ وجایی نداریم که بهتر از اینجا باشد و صحنه اش بزرگتر باشد . این مطالب در ذهن من ماند و من فکر میکردم که اعلیحضرت یک چیزی را میخواهند که در سطح مملکت لازم است و تعجب هم میکرم ، چون در سطح بودجه های کل وزارت فرهنگ وقت واقعاً " جای زیادی را نمیگرفت ولی اینقدر اینها کار داشتند که فرصت فکر کردن نداشتند و دلشان نمیتوانست در اینکار باشد ، چون کار اصلی آنها چیز دیگری بود و من چون فکر کردم که مورد احتیاج هست ، ما اگر بتوانیم که یک تالار کوچک کنسرت که ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر بتوانند نمایشند و صحنه بزرگتری داشته باشد کار خوبی است و اعلیحضرت هم خوشحال میشوند که افلاآ" یک چیزی انجام شده است . در عین حال هم میتوانیم لباسی برای ارکستر درست کنیم که کارمان بهتر شده باشد . آن هنرستان موسیقی را از آنجا برديم و جای دیگری جا داديم و آن

عمارت را خراب کردیم ولی مسئله سرپوشیده بود و بالاخره پس از دوندگی های زیاد ، وزارت دارایی اجازه داد که ما این ساختمان را کلنگ بزنیم . با ۸۰۵ هزار تومان اعتبار . آن افتاندلیان هم رفت و تالارهای مختلف ایرانرا مطالعه کرد و چون خود من هم اپرای وین را دیده بودم و از شکلش خوشنام آمده بود گفتم چطور است که آنها برویم و چون خودمان تخصصی نداریم ، از متخصصین آنها کمک بگیریم . یک طرح اینطوری درست کردیم ، این طرح که درست شد ، دیگر جریان افتاد در دست مقاطعه کارها و طراح غیره . همکارانم بمن اطلاع دادند که حالا که ما داریم میسازیم ، چرا یک چیز مهمتری نسازیم ، خوب بیشتر طول میکشد ، خوب ماه میگذرد و بودجه میگیریم ، من هم گفتم خیلی خوب ، حالا این آن جنبه دیگر کار بود و اینکار با مقاطعه کارها بودکه در ارتباط با وزارت دارایی میتوانند چگونه عمل کنند ماهانه نمیدانیم ، ما فقط میخواهیم کارمان بگذرد .

سؤال : مقاطعه کار کی بود .

آقای پهلوی : مقاطعه کار ما بابایان بود که او فوت شد ، فوق العاده مردخوبی بود و کارش را بلد بود .

سؤال : آن فوت و فن گرفتن بودجه را میدانست

آقای پهلوی : میدانست چکار بکند ، البته توانایی او یک مقداری بود و بیشتر نبود خلاصه برآسان این راهنمای موافقی که من کردم رفتیم یک طرح جدیدی ریختیم ، بنای دوطبقه در طرح بود ولی کوچک بود ، گفتیم چرا یک تالاری بالایش نسازیم که بعد این طرح نهایی تالار رودکی شد . ما شروع کردیم کم کم به ساختمان ، بدون اینکه بدانیم کی تمام میشود ، بالاخره میباشیستی که تمام میشد .

سؤال : ارشیتکت کی بود .

آقای پهلوی : همین افتاندلیان بود که رفته بود و با استفاده از اپرای وین این طرح را بوجود آورده بود . رسیدیم به پنج ماه قبل از تاجگذاری مقاطعه کار گفت ، و بیفایم داد ، که اگر بمن اعتبار بدھید ، من اینرا تمام میکنم و برای تاجگذاری آماده میکنم . من واقعا " فکر نمیکرم که بشود چون فقط دیوار داشت سقف داشت و یک مقداری کنده کاریهای زمین که برای لوله های هوایش بود ، هیچ چیز دیگر نبود ، نه در داشت ، نه پنجره داشت من آن موقع باز دست بدامان اعلیحضرت زدم واستدعا

کردم که اگر ممکن است اعلیحضرت تشریف بیا ورند برای بازدید این بنا ، فقط بازدید کنند ، هیچ هم نگفتم برای چه . این بنا ۱۸ میلیون تومان پول میخواست تا آن موقع که تمام بشود و این پول را سازمان برنامه نمیداد و مجیدی هم رئیس سازمان برنامه بود ، نداشت ، نمیداد . اعلیحضرت با تفاق علیا حضرت شهبانو آمدند برای بازدید ، آن موقع من به اصفیا هم گفتم آمد ، مجیدی هم آمد و هردو آنجا بودند ، من وجباری و مهندس فروغی و مقاطعه کار هم آنجابودیم اعلیحضرت تشریف آوردند و درتمام این خاک و خوله واينها رفتند و بعد رفتند بالا طبقه دوم ، در آنجا ، یک مقدار نقشه گذاشته بودیم که اینجا در آخر چطور خواهد شد . اعلیحضرت فرمودند خوب حالا شما چه میگوئید ، گفتم قربان اگر اعلیحضرت اعتباری لطف بفرمائید ما اینرا برای تاجگذاری میسازیم ، یکدفعه خنده دند و گفتند که این یکسال و نیم کار دارد ، میخواهید شما پنج ماهه و شماهه برسانید . من والمه جرات نمیکردم ، برگشم نگاه کردم و گفتم بله قربان ، گفتند این یکسال کار دارد میدانید ! میدانستند که من حرفهایم چطور است ، من باز گفتم بله قربان میرسانم ، روکردنده به اصفیا و گفتند خیلی خوب بآنها بدھید .

سوال : اصفیاء رئیس سازمان برنامه بود

آقای پهلوی : یا او رئیس بود و مجیدی مشاور بود و یا بعکس بهرحال حضورش در آنجا لازم بود . بعد امن رفتم خیلی خوشحال ولی دل توی دلم نبود چون آن موقع فقط ۵ ماه داشتیم . ۲۰ روز طول کشید تا تأیید بودجه آمد . ازان بعد ما شروع کردیم بکار . خاطرات فوق العاده ارزنده است واقعاً (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲

آقای پهلوی : یعنی ۲۰ روز طول کشید تا سازمان برنامه اعتبار را تصویب کردو ما واقعاً " دیگر تمام کارها یمان درجه دوم بود و اینکار درجه ۱، اول ، چند روز بعد از طرف اعلیحضرت پیغام آوردند ، گفتند که ، یعنی وزیر دربار گفت که بعد از تاجگذاری آنروز اولین چیزی را که افتتاح میکنم تالار رودکی است ، مشکل شد ، برای اینکه نمیآمدند که تالار رودکی را تماشا کنند ، با یستی برنامه روی صحنه میگذاشتیم ، این برنامه هم که نمیتوانست یک چیز معمولی باشد ، میباشد یک چیز استثنائی ایرانی باشد ، نمیشد که ما مثلای فوست را بگذاریم در برنامه و از خارج گروه بخواهیم ، حتی میباشد در تاجگذاری شاه ایران یک کار ایرانی میکردیم . اینست که اشکال چند برابر شد ، حالا باید من برای شما دو خاطره را بگویم ، هم خاطره مربوط به تالار رودکی است و همین مهندس

فروغی و جباری و آفتاندیان یکروز در میان ما میرفتیم و از خاطرات فشنگی که دارم اینست که چراغ آن سقف بالا طرح خودم بود که حالت فلس ماهی دارد در آن بالا و ما نمیدانستیم که میشودا یعنی عمل کنند یا نه و بالاخره شد ولی خلاصه این ساختمان بجای اینکه روی کاغذ طراحی بشود و روی ساختمان بباید ، روی خود ساختمان طرح ریزی میشد ، مثلاً "تزئین چه باید باشد ، یک مطالعاتی قبل" آفتاندیان کرده بود می‌ورد همانجا ، و مانگاه میکردیم ، می‌گفتیم این را بساز .

سوال : مثل ساختمانهای قدیم

آقای پهلوی : بله عیناً همانطور عمل میکردیم و در این مدت "ایرانکنندیشن" و شوفاژ صحنه بالا و پائین تمام شد ، چون پشت تالار اطاقهای دیگری داشت که مثلاً برای تمرین ارکستر سمفونیک وباله بود ، ساختمان قسمت‌های مختلف داشت ، یک تالار کنسرت دیگر در بالا داشت . آنها حاضر نشد ولی تالار حاضر شد مجموعش با دستگاههای که میباشستی برنامه در آنها اجرا میشد ، البته ما از آلمان‌ها استفاده کردیم برای اولین برنامه . کسانی که آن پشت صحنه را میگردانند ، بچه‌های مابله شدند ، ما آنجا عوامل ایرانی کمتری داشتیم و ۸ نفر آلمانی آنجا بودند ولی شما بدانید که بعداز ۸ ماهی که رفتند تمام آنرا خود ایرانیها میگردانند . یعنی اینقدر ما قشنگ‌کار کردیم ، یعنی درست طبق برنامه کار میکردیم . در همین زمینه برنامه مطلبی را برایتان بگویم که آنهم جالب است . در آن موقع خلاصه این حاضر شد و تمام آینه کارهای وتمام لوسنرها از اتریش آمد و از چکسلواکی و ماشینها از آلمان آمد ، مبل‌ها و صندلیها از خارج آمد و همه اینها را بابایان رساندو چندماه بعد هم سکته کرد و من یقین دارم که سر اینکار سکته کرد برای اینکه مسئولیت اساسی روی او بود و همه دورش را گرفتند . حالا مسئله برنامه ، برنامه طرح میخواهد ، شما وقتیکه ۲۰ روز وقت دارید ، ما که نمیدانستیم که تالار افتتاح میشود ، اما وقتیکه ۵ ماه وقت دارید ، فقط در همین مدت است که باید یک برنامه اصلی ایرانی را حاضر کرد و اجرا کرد . اول رفتیم روی یک اپرای کوچک یک ساعته یعنی یک مقداری هم رفت روی کارهای نوسازی ، شما حتماً نبودید آن موقع که بیایید تماشا کنید ، باید موسیقی نوشته میشد ، باید رویش کلام گذاشته میشد ، نور تهیه میشد تمام اینها هم میباشستی ایرانی میبود و خواننده‌ها هم باشستی ایرانی میبودند همچنین خود داستان ، ما یک چیزی مربوط بروستا تهیه کردیم ، و راهی که در تغییر شکل و مدرنیزا سیون روستاها بوجود می‌آمد . حالا خاطرم درست نیست که داستانش چه بود ولی بهر حال چیز عالی نبود ولی بهر حال اولین اپرای ایرانی بوجود آمد در واقع شاید قبل "میخوانندند سرگذشت عارف را که از دید ایرانیها اولین اپرت را

با موسیقی ایرانی او بوجود آورده ولی آن چیزی که بسبک موسیقی تنظیم شده باشد ، اولین دفعه در آنجا بوجود آمد که یقین دارم که یکروزی در تاریخ موسیقی ایرانی یک جائی خواهد داشت ولی هیچکس توجهی بآن نکرد . به بینید مسائل دیگر چقدر مهم بود که کسی با اینها توجه نکرد . یکی از پایه های موسیقی ایرانی یعنی اولین اپرای ایرانی در آنجا اجرا شد و هیچکس ذکری از آن نکرد . بعد هم یک باله گذاشتیم بنام سیمرغ یک چیزی راجع به شاهنامه بود که همین مفیدی که الان اینجا دارد کار میکند .

سوال : اردوان ؟

آقای پهلوی : فکر میکنم اردوان بود که در مدرسه باله کار میکرد و او برنامه را اجرا کرد، به حال بطوری این برنامه اجرا شد که برنامه فوق العاده نبود ولی آتش بخوبی تمام شد .

سوال : اسم اپرا در خاطرتان نیست ؟

آقای پهلوی : نه ، مثل اینکه چیزی بود بنام روز دهقان ، یک چنین چیزی ،

سوال : خواننده اش کی ها بودند خاطرتان هست

آقای پهلوی : نه بخاطر ندارم ولی راحت میتوانم پیدا کنم چون رضایی که کار اپرا را میکرد فکر میکنم یکنفرش رضایی بود، بعده " او شد کارگرداں ، اوalan در آلمان است و راحت میشود اور اپیدا کرد و از او پرسیداین کار را همان هما غفاری میتواند انجام بدهد .

سوال : اعلیحضرت خوشان آمد

آقای پهلوی : بله دیگر اعلیحضرت خوشحال شدند که تالار حاضر شد، خانم سفیر آلمان بعنوان تشویق از من و بمن میگفت که من هر روز از این جلوه دیدم و من هیچ وقت نمیدانستم که یک چنین چیزی اینجا درست شده ، واقعاً اینقدر سریع بود . حالا چطور بود که اسم رودکی را انتخاب کردیم ، از نظر درک اینکه چطور ما کار میکردیم واقعاً یک تالاری بود که برای ایران خیلی مهم بود و داشت بوجود دمیاً مد و اسمش را هم میباشد که اعلیحضرت انتخاب میکردند و میباشد که این اسم هم من در آوردی نباشد ، کاری که ما کردیم کار متذکر و درستی بود ، ما چند اسم پیشنهاد کردیم

یکیش رودکی بود و شش تا اس سیم دیگر هم بود
 اینرا مافرستادیم برای صد نفر از استادان که در فلان تاریخ یک چنین تالاری بوجود
 می آید و کارش هم این است و ما می خواهیم بدانیم کدام اسم را شما بیشتر ترجیح
 میدهید ، اینها تمام جواب دادند ، جدول بنده کردیم اکثریت با رودکی شد .
 عین گزارش را بعرض اعلیحضرت رساندیم ، فرمودند چرانمی نویسید باربد ، حا لا
 اعلیحضرت روی نهایت لطفشان بمن می گفتند چون باربد ، تحریف شده واژه پهلوی
 است فرمودند اسم اینرا بگذاریم بگذاریم چون باربد یک موسیقیدان بزرگ بود . اتفاقاً
 باربد هم از اسمی بود که در پیشنهاد ما بود ولی من بعرضشان رساندم که این
 نتیجه ایست که ما گرفته ایم ، گفتن خیلی خوب بگذارید : رودکی آنوقت دکتر
 صورتگر که شاعر و استاد فوق العاده خوبی بود ، تا آنجا که من می شناختم ، از او
 خواهش کردیم که یک شعر بگوید ، که اعلیحضرت از آن پرده برداری کنند ، او همیشه
 خیلی خوب شعر می گفت ، مناسب و محکم به سبک کلاسیک که ما آنرا روی مرمر نصب شن
 کردیم و روی آن پرده کشیدم و اعلیحضرت با کشیدن پرده در واقع تالار را افتتاح
 کردند . البته برای آنجا مامیباشد که ترثیں میکردیم ، ما یک تابلوی بزرگ
 نقاشی از تاجگذاری آنجا گذاشتیم ، بعد هم خود تالار رودکی که یک جائی است که
 مصدر و مظہر خیلی خدمات است ، برنامه که برای تالار رودکی ما گذاشتیم خیلی
 مهم بود ، در برنامه اش موسیقی های خیلی مدرن نبود ، برنامه های کارهای
 بود که حتی المقدور در سطح فهم مردم باشد ولی الیت مردم ، البته بطور کلی
 مردم اینهاشی هستند که می بینید ، ولی در سطح الیت ، یعنی آنهاشی که واقعاً
 درس خوانده اند و تحصیل کرده اند ، فوق دیپلم اند بخصوص آنهاشی
 که فرنگ رفته اند و دیده اند ، اینست که شما کارهای خیلی مدرن در آنجا کمتر می
 بینید . یا کارهای بود که در زمینه کلاسیک بود ، به صورت کارهای موسیقی بود
 ولی نه بسبک خیلی مدرن امروزی ، چون مردم دیگر نمی آمدند ، چون به صورت این
 تالار میباشد که در آمدی هم میداشت .

سوال : خرج خودش را در می آورد

آقای پهلوی : نه ، حتماً نه ولی در آمدش بد نبود چون میدانید که تالار فوق العاده
 جای وسیعی بود ، فقط صحنه نبود که شما می دیدید . پشت صحنه اش را نمیدانم
 رفته اید .

سوال : یکدفعه آنرا دیده ام .

آقای پهلوی : خوب پس یکدفعه آنجا را دیده اید . غیر از رستورانی که در طبقه بالا

بود در هر طبقه یک کاری انجام میشد و خود آن واحدها فوق العاده پر خرج بود، ماهم آنجا جا کم داشتیم و به رضورت امساك میکردیم در زمینه ساختن یک اپرا بمعنای واقعی چونکه اصلاً اعتبار آنرا نداشتیم و نمیتوانستیم یک چنین برداشتی داشته باشیم . ناچار شدیم بنای پهلوی آنرا خریداری کردیم برای انبار لباس و دفاتر غیره و آن بناء بضمیمه تالار رودکی این مجموعه را تشکیل میدهد.

سوال : قبل از اینکه بروید سر موضوع دیگر ، در جریان افتتاح اولیه هیچ اتفاق یا حادثه نبود که یادتان باشد .

آقای پهلهد : اینرا اگر کسی یادش باشد ، همان جباری است چون اوصولیت داشت اومیداند که چه خبر شد . من مواطن اعلیحضرت و علیا حضرت بودم که پذیرائی از آنها مرتب باشد . ولی خوب اینکار مشکل بود ، یعنی بر عهده گرفتن این چنین مسئولیتی مشکل بود ، یا همان خاطره مسئولیت تهیه هدایا برای ایزنه اور . یک مسئولیت اینطوری را بعده گرفتن مشکل بود والبته مانها یست افتخار را داشتیم چونکه اعلیحضرت و علیا حضرت میرفتد شب بکاخ مرمر و آنجا مهمان علیا حضرت ملکه مادر بودند و آنجا تمام نمایندگان خارجی ، و از آنجا تمام اشخاص میباشد به تالار رودکی و فکر میکنم که همه با اتوبوس آمدند به تالار و بعد یکدفعه همه وارد شدند و حالا تصور کنید که مسئله سکوریته یا اینمی چقدرا همیت داشت .

سوال : از نظر جرائد عکس العمل برنامه ها خوب بود .

آقای پهلهد : متسافانه خاطرم نیست ولی بطورکلی روی مسائلی که شاید هیچ وقت نتوانم ذکر کنم مسئله تبلیغات است یعنی درهای تبلیغاتی روی هنرهای زیبای بازنیوں . ولی این یک جمله معتبرده بود و در مجموع آن چیزی که من شروع کرده بودم بگوییم در زمینه کارها بود ، اگر سالنامه جلویم بود میدانستم چطور پیشافت کنم ولی متسافانه جلویم نیست .

سوال : آنوقت در چه مرحله از صورت آن اداره کل به نخست وزیری منتقل شد .

آقای پهلهد : تاریخش را راحت میشود بدست آورد یعنی زمانی بود که امینی نخست وزیر شد و طرح معاونت نخست وزیری رفته بود پهلوی امینی و امینی هم "انصافاً" مخالفتی نکرد و خاطرم هست که وقتیکه من معاون نخست وزیر بودم امینی هم نخست وزیر شد حالا نمیدانم که در دوران او شدیانه واينرا جباری میتواند روشن کند .

سوال : پس این یک معاونت جدید بود.

آقای پهلوی : بله دلیلش هم گسترش کارها یمان بود . چون در آن زمان ما رفته بودیم روی شهرستانها کار میکردیم و یک اداره کل متمرکز در تهران بود ، یعنی هنرهاي زیبا یک سازمانی بود که چندین اداره کل داشت ولی با زهم یک سازمان قانونی نداشت که مستقیماً " ما با نخست وزیر در تماس باشیم در یک اداره کل نمیشد که با یک وزیر کارش را انجام بدهد ، آنهم با برنا مههای که در پیش داشت ، این استدلال مورد قبول واقع شد و همان سازمان بهمان ترتیبی که وجود داشت باز هم با قیماند و فقط سطح کارش بالا آمد و شد معاونت نخست وزیری و درنتیجه در ارتباط مستقیم با سازمان و غیره بود که به صورت یک مقداری دست و بال مارا بازمیکرد ،

سوال : آنوقت بعنوان معاون نخست وزیر شما در هیئت دولت حاضر میشدید یا نه .

آقای پهلوی : نه من شرکت نمیکردم ولی اگر نخست وزیر دعوت میکرد میرفتم ، چون همانطور که گفتم جا دارد که اینرا تکرار کنم و باید یک فصلی باز کردن برای این موضوع که شاید بهترین موقع آن همین حالا باشد که " واقعاً " هنر هیچ وقت آنطور که میباشد که در یک مملکت متمدنی مثل ایرانی جای خودش را در اذهان داشته باشد ، نداشت . زیرا قرنها توی سری زدن به هنر ، هنر را پائین برد ، باید مردم اینرا میفهمیدند و درک میکردند که هنر هم یکی از ابعاد زندگانی آنها است که لازمه تعادل زندگی است ، در حالی که یک دهقان یک قالی برای خانه اش میگرفت و میفهمید که قشنگ چه هست در حالی که خود دهقان " دلی دلی " میکردن ولی خیلی زیر نفوذ مذهب رفته بود . بهترین آنگهای ما از بین آنگهای محظی مادر میآید یعنی از دل دهقانها بر میآید ولی همینکه بشهرها میرسد آن چنان زیر نفوذ اسلام قرار میگیرد که تحریر میشود و کوچک میشود ، با این دلیل هیچ وقت هنر نه در اعتبارات و نه در اذهان عمومی جای گرفت ، با آن مثالی که زدم یعنی مبالغه ، این بهترین مثال برای طرز برداشت است . تا موقعی که وزارت فرهنگ بوجود آمد باز هم کارما برای یک عدد لازم نبود ،

سوال : آیا هیچ وقت اصطکاکی با رهبرهای مذهبی پیش آمد و آنها فتوای صادر کردند ضد فعلیت‌های شما که مخالفتی بشود .

آقای پهلوی : نه واقعاً " ما حذر میکردیم و فکر میکردیم که مسئله را مطرح میکردیم که ممکن است یکدفعه عکس العمل بدهد ، درحالی که ما معتقد بودیم که موسیقی

بخودی خود که بدنیست، اگر اسلام موسیقی را تحریرکرده است شاید بدلیل این بوده که موسیقی در اواخر دوره ساسانیان در زمینه فساد اجتماعی موثر بوده مثل اینکه در دوران قاجار هم همینطور بود . موسیقی در آن وقتها در آن جاهایی که مشروب میخوردند مطرح بود والا موسیقی در اسلام بعنوان اذان و بصورت تلاوت کلام مطرح است ، موسیقی بخودی خود گناهی ندارد، باین دلیل بود که ما رفتیم روی اصل بالا بردن سطح اجتماعی هنرمندان ، موسیقی به تنها تقصیری ندارد، کسانی که از موسیقی بنحو بداستفاده میکنند، آنها مقصراند، ولی از بین بردن این اثربدر افکار عمومی کار یکسال ، دو سال نیست بلکه کار نسلها است . بنا براین آن چیزی که واقعا " سنگ جلوی پای ما بود ، این طرز فکر بود که مانمیتوانستیم حتی بودجه بگیریم . وقتی که کار ما در دولت مطرح میشد ، آخرین کار بود برای اینکه لازم نبود ، ولی همین موسیقی در تلویزیون لازم بود ، ولی در هنرهای زیبا و در فرهنگ لازم نبود . میدانید این نحوه دید دولت بود ، چون مسئله که جالب است که در اینجا گفته بشود و هر کس هم هرچه که خواست بگوید؟ میگویند که شکم گرسنه عاشق نمیشود، ولی شکم سیر عاشق میشود . این عشق بمعنای سمبولیک است یعنی احساسات . درست است وقتیکه انسان احتیاج به با م و منزل دارد موسیقی نمیخواهد وقتیکه گرسنه است ، ولی وقتیکه سیر شد میخواهد . من یکروزی در کاخ نیا وران در سر میز علیا حضرت اینرا مطرح کردم ، علیا حضرت یکعدد از فرهنگیها را دعوت کرده بودند، علیا حضرت خیلی کوشش فرهنگی میکردند ، خانلری واشخاص دیگری آنجا بودند، حا لا در کدام جلسه بود بخاطرم نیست ولی وزیر فرهنگ در آن جلسه شرکت میکرد . همانجا من گفتم که قربان شکم ها وقتیکه سیر شد مردم برای خاطر هنر ممکن است انقلاب کنند ، البته من نمیدانستم که این حرف چقدر درست است ولی منتظر من از هنر ، جنبه روانی آنها است . آن چیزی که موجب شد بهم ریخت یک چیز مذهبی بود ، کمبود آن بود ، منتهی از آن بن عمل شد .

سوال : مراسم مذهبی و یا زمانهای مثل محروم و ماههای دیگر سوگواری در فعالیتهای وزارت فرهنگ اثر میگذاشت .

آقای پهلبند : بله ما کاملا" رعایت میکردیم البته به اینگونه مسائل توجه میشد . مثلا" وقتی موسیقی رادیو را می بستند ما هم می بستیم ، از آن بالا الهم میگرفتیم ، اما آن چیزی که جالب است شما بدانید اینست که در دو سال آخر از نظر مذهب در زمینه تاتر، مذهب داشت اثر میگذاشت و دلیلش هم این بود که ما در شهرستانها میخواستیم تاتر بوجود بیاوریم و متوجه شده بودیم که اگر تاتر یک جنبه مذهبی داشته باشد مردم حاضر اند بیایند و پول بدهند و بعد عجیب اینست که نویسندها هم بهتر

میتوانستند یک قطعه، و یا چیزی را بوجود بیا ورند که در صحنه بهتر بتواندا جراء بشود . در قزوین من خاطرم هست که رئیس فرهنگ آنجا بمن گزارش میداد که چگونه یک زاویه را از موضوعات میگرفتند که بیشتر میشد روی آن پیس تآتر نوشته بشود و آنوقت آنرا بصورت تاتر اجرا میکردند . مردم همه میآمدند و فرماندار محل هم خیلی خوش آمده بود و مردم هم استقبال کرده بودند و آنوقت مردم فهمیده بودند که رئیس فرهنگ یعنی این ، اما اگر میگفت مثلاً " که موسیقی میخواهیم بزنیم مردم مثلًا" میگفتند بداست ولی اینرا که گفت ، حالا شد رئیس فرهنگ .

سوال : در زمانی که این سازمان مربوط به وزارت فرهنگ بود شما در رابطه خودتان با آن وزراء اشکالی نداشتید ، شما بالاخره خوب یک موضع خاصی داشتید .

آقای پهلوی : وقتیکه من با داره هنرها زیبا آمدم ، حالا اسم وزیر فرهنگ وقت یادم نیست ، آن موقع یک مسافرتی با تفاوت والاحضرت کردیم با امریکا ، در سال ۵۲ در واقع آن موقع واقعه مصدق پیش آمده بود ، شاید قبل از آن بود ، در آن موقع دکتر آذر شد وزیر فرهنگ . دکتر آذر آن سیستم شوراها را که من گذاشته بودم عوض کرد و گذاشت اداره ، بعد من آنرا دست نزدم ، چون تجربه من از شوراها خوب در تیامد ، میدیدم درحالی که فکر خوب است ولی هیچ چهارنفری با هم جور نیستند و نتیجه گیری خیلی دیر میشد یعنی یکماه طول میکشید تا تصمیم بگیرند . بنا براین وقتی برگشتم و دیدم که بصورت اداره در آورده ، دیگر من هم عوض نکردم ولی وزرای فرهنگ بعدی ، فقط وقتی صالح وزیر بود در زمینه گرفتن موزه باستان شناسی با او یک در گیری پیدا کردیم . یعنی اینطور که نماینده من ، جباری ، که رفته بود پهلوی او ، با او تند صحبت کرده بود که من هم از او دلگیر شدم چون بنظرم رسید که ملاحظه میکند و نمیخواهد این موزه را که بایستی مطابق نظر ما به هنرها زیبا منتقل میشد ، عمل کند با وزرای دیگر همیشه خیلی حسن تفاهم داشتیم ، چون ما با آنها همکاری داشتیم و جلسات زیادی با مدیر کل های آنها و با معلمین داشتیم . چون در زمینه موسیقی در مدرسه و در زمینه سمعی و بصری با آنها کار میکردیم ، چون این خیلی جالب است ، اگر وقت داریم با آن بپردازیم .

سوال : بله ، بله ، بفرمائید .

آقای پهلوی : موضوع نمایش فیلم در مدارس یک بعد جدیدی بود در کار آموزش ایران ، کار را انگلیسی ها و امریکائی ها انجام میدادند توسط واحد های ما ، اتفاقاً " یک نفر که در این زمینه مسئول بود و برای سفرت انگلیس و سفارت امریکا کار میکرد

همان ایثاری است که شما می‌شناشید و می‌تواند توضیحات خوب در این زمینه بدهد. اینکار را که تازگی داشت در وزارت فرهنگ وقت، ما درخواست کردیم که بعده بگیریم، چون بهر حال فیلم است و هنر، در اینمورد هم آنها مانع ندیدند، ما شروع کردیم بمراقبت در توزیع فیلم و بعد به برنامه ریزی. در این برنامه ریزی در حدود یکسال که گذشت، فیلمهای نگاه می‌کردیم و دیدیم فیلمهایی که می‌گیرند یکطوری است که ماخوشاً نمی‌اید،

سوال : فیلم‌هایی است که توسط افراد گرفته می‌شد.

آقای پهلوی : بله توسط امریکائی‌ها، در اصل چهار سازمان داشت و اینها کار فیلم را می‌کردند یعنی آموژش‌سمعی و بصری میدادند از راه فیلم و از راه نقاشی و از راه وسائل مربوط به سیلک اسکرین و این‌طور چیزها. البته مسئله آموژش از طریق وسیله سیلک اسکرین را هم مأگرفتیم در اختیار خودمان که بعده "آنها از طریق ماعمل می‌کردند. مثلًا" یک فیلم خوب را که خاطرم هست نشان میدادند این بود که یک دهانی که می‌رودانزکسیون بزند شلوارش پاره است؛ خوب می‌توانست فیلم‌یکی بگیرد از کسی که شلوارش پاره نباشد، آنها حق داشتند و می‌گفتند اگر ما فیلم خوب بگیریم امریکا پول نمیدهد، ما هم غیرت‌ملی مان اجازه نمیداد بالآخره نشستیم با جباری و دیگران فکر کردیم که چرا ماخودمان اینکار را نکنیم، آنها پیشنهاد کردیم که شماتکی می‌خواهید که امریکائی‌ها فیلم بگیرند، خوب بیاید اینرا هم آموژش‌بدهیم و خودمان فیلم بگیریم. انصافاً" باید گفت خیلی استقبال کردند، از این موقع بود که پایه اداره سمعی و بصری که خودجباری مستولش بودگذاشتند. بعد شروع کردیم به آموژش‌دادن و بعد این رضا بدیعی که نمیدانم شما می‌شناسید یانه یکی از فارغ التحصیلان آنجاست فوق العاده آدم خوبی هم هست، خیلی مرد حقشناصی است و خودش یا داوری می‌کرد که چگونه از نیکسون فیلمبرداری کرده است.

سوال : این جریان قبل از وزارت شما است.

آقای پهلوی : بله هنوز بصورت اداره کل هنرها زیبا بود، آنوقت اینها آماده شدند و یکعدد را ما آماده کردیم، در سیراکوز یونیورستی اینها میرفتند و بر می‌گشتند و می‌توانستند فیلم بگیرند بعد مأگرفتیم خوب چرا ماخودمان فیلم نگیریم. امریکائی‌ها شاید هم بحق می‌گفتند اینکار برای شما زود است و کار لابراتوار خیلی سخت است و گفتند بهر حال که ما حاضریم با شما کارکنیم، اعتباری هم بما دادند و خلاصه زیر زمینهای ما کم کم شد لابراتوار. بعد از این ما شروع کردیم به فیلم

گرفتن و فیلمهای آموزشی راما میگرفتیم ، البته آنها همکاری میکردند ولی ما فیلم میگرفتیم و ما توزیع میکردیم . کم کم تمام آن طبقه اول شد محل فیلم آموزشی سمعی و بصری و قسمت‌های مختلف در آنجا متتمرکز شد . چاپخانه هم ما گرفتیم ، یک خاطره از چاپخانه هم من دارم که خیلی جالب است . خلاصه کار چاپ و سیلک اسکرین و فیلم و چیزهای دیگر مانند اسلاید را ما آنجا انجام دادیم و کم کم کار توسعه پیدا کرد . یکمقدار از اعتبارات مارا اصل ۴ میداد ، وقتیکه حاضر شد ماخواستیم که وارن بیاید برای بازدید ، وقتی که چاپخانه را دید ، متوجه شد در همه جا ایرانیها هستند و گفت من بشما تبریک میگویم برای اینکه وسائل شما در وقتی بشما رسید که ایرانیها پای آنها ایستاده اند و شما هم زمان افراد ایرانی را تربیت کرده اید ، برای اینکه فوق العاده خوش‌آمده بود و تشویق میکرد که ایرانیها کار کنند و نه اینکه امریکائی‌ها بیایند و کار را اداره کنند . بعدهم در همان سازمان اعلیحضرت و علیا حضرت را دعوت کرد ، وقتی که علیا حضرت برای بازدید آمدند آنجا ، ایشان ولیعهد را آبستن بودند ، سه ساعت بازدید طول کشید و ما فکر میکردیم که علیا حضرت خسته میشوند ، چون خیلی با علاقه همه جا را بازدید کردند و رفته‌اند .

سوهال : این فیلمهایی که تهیه میشد درجه جا هایی توزیع میشد .

آقای پهلوی : این هم سوهال خوبی است ، اینها در مدارس توزیع میشد و اولین فکر ما تهیه فیلم بود طبق روش قبلی برای مدارس ، بعدها "مارفتیم روی فیلمهای دکومانتر" ، بعد یک مرحله دیگر پیش‌آمد ، چون ما فیلم ۱۶ میلیمتری سیاه و سفید تهیه میکردیم ، بعد یکروزی که اقبال نخست وزیر بود و من در کاخ مرمر شرفیس ابابودم آنجا اعلیحضرت با قبالت فرمودند که آخر این‌همه کار میکنید ، یک‌طوری بگذرد که مردم به بینند چه کار میکنید ، فرمودند چرا فیلم نمی‌گیرید ، من آنجا بودم و گفتم قربان ما میتوانیم فیلم تهیه کنیم ، گفتن‌دمی‌توانید ؟ گفتم بله ، گفتن‌د کی ؟ گفتم در ظرف شما ، بعد آمدم و بهمکارانم گفتم که اعلیحضرت فرمودند که ما ظرف شش ماه باید فیلم ۳۵ میلیمتری خری بگیریم ، خوب ، امریکائی‌ها خیلی راضی نبودند ، چون این در زمینه کار آموزشی نبود ، ما دیدیم که وقتیکه در مملکت اینقدر کار میشود و دولت کار میکند ، مردم قبول نمیکنند و فکر میکردند وقتی که روزنامه‌ها مینویسند ، این تبلیغات است و دستور است . ما فکر کردیم که فیلم‌ش را بگیریم تا مردم به بینندگه دارند کار میکنند و بعد سرهشما بچه‌ها هم یاد گرفته بودند و فقط دوربین‌های را عوض کرده بودند و شروع کردند به گرفتن فیلمهای ۳۵ میلیمتری و آن فیلم های خبری

از آن موقع گرفته شد، در هفته ما مرتب میگرفتیم، بعد دیدیم که خوب است ما این نوع فیلمها را بخارج هم بفرستیم، که خارجی ها هم از طریق سفارتخانه ها به بینند که چه میشود، آنها را ۱۶ میلیمتری میکردیم و هرماه یک نسخه میفرستادیم بخارج برای سفیر و اگر سفیر فکر میکرد که خوب است برای کسان دیگر هم نشان میداد، البته متاسفانه آن نتیجه کار سفارتخانه ها خیلی خوب نشد، برای اینکه مربوط میشد بعوامل دیگر، البته گاهی ایرادی هم بما وارد میشد که مثلًا "این فیلم خوب نبوده، بطورکلی در زمینه فیلم هایی که بخارج میفرستادیم خیلی موفق نبودیم، بعد مادر زمینه فیلم تصمیم گرفتیم که فیلم رنگی درست کنیم، امریکائیها مخالف بودند، بما میگفتند شمان میتوانیم چون تکنیک آن مشکل است ولی ما هم دیگر سوار اسپیان بودیم و با این حرف گوش نکردیم، بچه ها رفتند و لوازم رنگی را آوردند و شروع کردیم به فیلمهای رنگی گرفتن بطورکلی تمام فیلمهای مهم را مارنگی میگرفتیم و بعد کارمان رسید بآنچه ای که در مسافرتهاشی که اعلیحضرت میرفتند ماهم افرادی را میفرستادیم، واقعاً آنچه در تمام اینکارها مهم است و من باید آنرا ذکر کنم آن عشق و علاقه است که من احساس میکرم . یکی از کارکنان ما، گلستان، بارها از جیب افتاد وزمین خورد، از بس از پوزیسیونهای خطرناک میگرفت، برای اینکه بتواند از بهترین "شات" ها بگیرد، و او برای خاطر پول که نمیکردا اینکارها را

سوال : امریکائی ها تا چه زمانی نقش مشاورت داشتند .

آقای پهلوی : درست خاطرم نیست ولی تا وقتیکه من آنجا بودم ۵ سال آنجا کار میکردند و وقتیکه ما مسلط بکار شدیم و مطمئن شدند که ما کار را یادگرفتیم، شاید موقعي بود که اصولاً "اصل ۴ کارش را برچید و رفت من در زمینه کار خودمان خاطره خوبی دارم برای اینکه هر کاری را که ما شروع کردیم به تنها خوب انجام دادیم بلکه گسترش هم دادیم و بجایی رساندیم . حالا گربا ایثاری مصاحبہ کردید او شاید بادید خارج بیشتر بتواند توضیح بدهد .

سوال : آنوقت آن مرحله که رسیدید بمعاونت نخست وزیری، اگر خسته نشده اید بفرمائید .

آقای پهلوی : من نه، ولی یک کمی فاصله میدهیم (پایان نوار ۲۷)

شروع نوار ۲ ب

سوال : جناب آقای پهلوی در حسنه قبل قسمتی از سوابق کارتان را تا موقع رسیدن

بمعاونت نخست وزیری مطرح فرمودید ، امروز ممکن است خواهش کنم که در بسارة وزارت فرهنگ و دلائل تاسیس این وزارتخانه لطف بفرمائید و مطالبه را بفرمائید.

آقای پهلوی : من بطوریکه قبلاً "گفتم بسمت سرپرست اداره کل هنرها زیبا و یعنوان معاونت نخست وزیر در آن اداره کل که بصورت یک مجموعه از چند اداره کل تشکیل شده بود ، کار کردم . بعد دولت منصور پیش آمد ، دولت منصور خیلی متفرقی و پیشرو بود و بخاطر دارم که اعلیحضرت خیلی میدها داشتند از این که گروه متفرقی بوجود آمده بود و فکر میکردند که آرمانها یشان را بوسیله این گروه جوانان که اینها همه میوه های دوران سلطنت پدرشان و خودشان بودند ، در واقع اینها میتوانند با آرمانها تحقق بدهند . وزیر دربار قدس نخعی بود و یک شخصیت فرهنگی بود و گاه نویسنده بود و از سیاستمداران قدیمی و طبعاً "مورد اعتماد اعلیحضرت بود و گاه بگاه چون مسائل فرهنگی داشت با من مذاکره میکرد ، یکروز که در دفتر من بود ، او بمن پیشنهاد کرد و گفت که شما وضع خاصی دارید و چرا این سازمان را بصورت وزارتخانه در نمایا ورید . من گفتم که خودم چنین فکری را نکرده ام چون هدف ما صرفاً "اینست که برنامه هایی را که در پیش داریم جلو ببریم و من فکر اینست را نکرده ام که سطح سازمان را به سطح وزارتخانه برسانم . او گفت که شما توجه دارید که اگر آنرا در سطوح وزارتخانه دریا ورید طبیعتاً مسائل بودجه ای شما که جزو اشکالات اولیه شما هست که مرتب فعلاً "با من صحبت میکنید و ازا علیحضرت استعداد میکنید ، آنها دقیقاً حل خواهد شد . من متوجه شدم که حرف راستی است . گفت که مثلاً "میشود یک وزارتخانه درست کرد یعنوان وزارت فرهنگ و هنر . من چون هنر را جزئی از فرهنگ میدانستم و میگفتم اگر قرار است که یک وزارتخانه تشکیل بشود ، چرا همان فرهنگ نباشد ، چون هنر جزء فرهنگ است ، او گفت که البته این درست است و این وزارت فرهنگ جدید با وزارت فرهنگ مواجه شد سوء تفاهم ایجاد میکند بین مردم . من دیدم که حرف درستی میزنند و با این دلیل بدون اینکه او هنوز اقدامی کرده باشد ، این تفاهم بین ما بوجود آمد که او میرود و مسئله را بعرض اعلیحضرت میرساند و بعد امر ایشان را بدولت ابلاغ میکند که دولت مطالعه بکند و به بیند که اگر یک چنین چیزی الان موقعیتش هست این بوجود بیاید . در همان دولت منصور بود که این سازمان بوجود آمد ، سازمان وزارت فرهنگ و هنر در واقع از تجزیه وزارت آموزش و پرورش بوجود آمد و آن تجزیه متسانه بعدها بنظر من مسلم شد که تجزیه درستی نبود ، و شاید بعضی مسائل دیگر هم در بین بود و شاید هم اصولاً "مسئله دیگری در بین بود این وضع بوجود آمد . چون یکی از مسائلی که آنجا مطرح شد مسئله اداره اوقاف بود . اداره اوقاف همانطور که میدانید با هنرها زیبا دروزارت فرهنگ جمع بودند و در آن موقع اداره اوقاف هم از فرهنگ جدا شد و سمت معاونت نخست وزیری را گرفت . اینکار کار درستی نبود ، ازا نظر

درست نبود که اوقاف چه میکرد؟ اوقاف با مذهب تماس داشت که مذهب هم یک بعد مهم فرهنگ است و میباشد تا در آن موقع اگر اوقات بنا بود که از وزارت فرهنگ وقت جدا بشود، میباشد در مجموعه فرهنگ قرار میگرفت و این در واقع وزارت فرهنگ و هنر را جدا کرد از یک بعد خیلی اساسی معنوی ایران، البته باید باز هم ذکر بکنم که در آن موقع من هم در واقع تمایل چندانی نداشتیم که موضوع را تعقیب بکنم و کوشش بکنم که این عمل انجام نگیرد. با وجود آنکه طرح را مستقیماً "از هیئت دولت مستقیماً" برده بودند به مجلس و من در جریان آن طرح نبودم. دلیل اینکه تمایل نداشتیم این بود که احساس میکردم که من اطلاعات کافی در آن زمینه ندارم و سن من آن موقع هنوز درست ایجاب نمیکرد که من در گیر بشوم با یک عدد علمای مشهور و معروف آن موقع که مورد توجه عامه بودند.

سوال : آنوقت چند سال تا نبود

آقای پهلوی : اینرا من باید درست حساب کنم الان بخاطر ندارم

سوال : سی و چند سال

آقای پهلوی : مثلاً بله، با اینصورت فکر میکرم که این یک پایگاه اصلی سیاسی هم دارد و یک جهت سیاسی هم دارد و من شخص خودم را آماده درگیری نمیدانستم و فکر میکرم آن مقدار مسئولیتی که بسازمان ما ارجاع شده است اگر همانرا خوب انجام بدهم کافی است، البته اگر بعدها در عمل می دیدم، اگر میدیدم که بعداً با آن سازمان چه کردند میرفتم بطور قطع و مسئولیت آنرا بعده میگرفتم برای خاطر اینکه در آنجا واقعاً "بد عمل کردند" ، حالا من اسم هیچکس را نمیخواهم ذکر کنم برای اینکه آن یک مجموعه بود که بجای آنکه یک نتیجه مثبتی بخصوص در چهار چوب انقلاب شاه و مردم گرفته بشود، در واقع اصلاً یک پایگاه مقاومتی شد در برابر آن انقلاب درحالی که بطور قطع اگر من در جریان آن کار بودم، همانطور که در سایر کارها بنتظر خودم موفق بودم، در آنرا هم یا اعلیحضرت را در مورد کمبودها یا شد در جریان میگذاشتیم، یا اینکه مسئله را حل میکرم، خلاصه این نشد و گذشت. با این ترتیب وزارت فرهنگ و هنر بوجود آمد با اختیارات نسبتاً "مهمنی که متسافانه بعدها کم توجهی در زمینه اعتبارات، نتوانستیم آرمانهای خودمان را آنطوری که باید در سطح فرهنگ و هنر یعنی سازمان خودمان انجام بدهیم.

سؤال : یعنی در حقیقت وزارت فرهنگ آن زمان به سه قسم تقسیم شد :

آموزش و پرورش و فرهنگ و هنر و اوقاف، آنوقت نظرتاران اینست که سوای مسئله حدود توجه به مسائل فرهنگی، عقاید سیاسی در ارتباط با مذهب هم در این امر تاثیر داشت.

آقای پهلوی: بله تصور من اینست و این شاید یک تصور است و مدرکی هم ندارم چون ایجاد یک سازمان اوقاف مستقل را من مهمتر از ایجاد یک وزارت فرهنگ و هنر میدانستم، برای اینکه آن یک پایگاه مهم سیاسی بود در سطح مملکت و بعدها دیدیم که در سطح جهانی ولی درحالی که وزارت فرهنگ و هنر دستگاهی بودکه بطورکلی آن توجهی هم که از طرف مردم هم میباشد واقعاً نمیشد واقعاً

سوال: آنوقت پشت ایجاد سازمان اوقاف آیا قدرت خاص یا شخص خاصی بود.

آقای پهلوی: آنرا من بخاطر ندارم و وارد آن نیستم، فقط یکدفعه وقتیکه جهش میکنم و میرسیم با انقلاب شاه و مردم می بینیم که این سازمان یک سازمان مقاومتی است و نه یک سازمان همراه، شما تصور بکنید که اگر در آن موقع یکی از علماء، یکی از آخوندها در یک روستا میرفت بالای منبر و میگفت مردم سواد ثواب دارد، شما تصور کنید که مردم چه میکردند، مردمی که با زهم در جریان سالهای بعد من بیشتر پی بردم به کنه معتقدات مذهبی آنها، یک مثال میزنم گرچه وارد یک مسئله معتبرده میشویم ولی بدنبیست که از نظر طرز تفکر مردم از نظر مذهب و غفلتی که ما در دولت و تمام سازمانها کردند، با این مسئله مهم پی ببریم؛ مدتی بود که من در کرج زندگی میکردم در مهر شهر شما بخاطر دارید، در آنجا در فاصله مثلاً "بین حسین آباد که بعد اسمش شهر شد و خود شهر کرج شیروخورشید سرخ یک درمانگاه بوجود آورد که من هم چون یکی از موارد خدمتم شیروخورشید سرخ بود، علاقه مند بودم و همیشه راه از جلوی آن درمانگاه بود، هر وقت رد میشدم یک نگاهی میکردم، دو سه روز پشت سر هم که از وزارت خانه بر میگشتم و از جلوی آن سازمان رد میشدم دیدم که هیچکس نیست، خیلی تعجب کردم رفتم، دکتر آمد و گفتم دکتر شما خجالت نمیکشید، اینمه پولی که شیروخورشید صرف کرده وزحمت کشیده، پس اینها کجا هستند، پس مریضها کجا هستند، همه خوب شده اند! گفته آقا مگر نمیدانید، گفتم نه، گفت ما هر میان است، گفتم یعنی چه مگر در ماه رمضان مردم مریض نمیشوند، گفت مردم اگر بچه آنها هم مریض بشود اینجا نمیایند که با و یک قرص بدھند، چون روزه میگیرند، شما تصور کنید نزدیک تهران مردم روستاها چطوری فکر میکرند. برای من واقعاً یک ضربه روانی بود آنوقت بود که متوجه شدم که این آخوندها در روستاها چه سهم مهمی دارند و ما متسافانه کوتاهی کردیم در زمینه رسیدگی بکار مذهب، و اینکار کار

سازمان اوقاف بود وکار هیچ سازمان دیگری نبود ، اعتباراتش هم نسبتاً " خوب بودو با ینها میرسید و میتوانست کارهای اساسی انجام بدهد . به رصورت از این بحث میگذریم . خلاصه وزارت فرهنگ وهنر با این ترتیب درسالی که منصور نخست وزیر بود پایه گزاری شد و سه ماه بعد هم همانطور که اطلاع دارید منصور را ترور کردند . بعد هویدا نخست وزیر شد وزارت فرهنگ وهنر در تمام مدتها که هویدا سرکار بود وجود داشت ، بعد جمشید آموزگار نخست وزیر شد ، بعد که جمشید آموزگار رفت ، وزارت فرهنگ وهنر هم رفت یعنی وزارت خانه نرفت ولی من رفت ، و در اینجا باید بگویم که چون وزارت فرهنگ وهنر را من بوجود آوردم این بودکه خیال میکنم وزارت خانه هم رفت ولی موجود بود اما درواقع باید گفت که رفت ، چون آن چیزی که رفت آن روحیه یگانگی بود که بعداً " درآشوب مملکت بهم ریخته شد .

سوهال : پس در کابینه منصور شما هنوز منصوب نشده بودید .

آقای پهلوی : در آن موقع بوجود آمد و من سه ماه وزیر بودم و خیلی هم بمن محبت داشت و احترام میکرد و من خیلی هم مدیون او هستم و اورا واقعاً " یک رجل سیاسی هایسته " میدیدم که با تاسف درگذشت . در هر حال همانطور که میدانید حتماً " جریان سیاسی دیگری بود که اورا از بین برداشت . خلاصه این بود مطالبی که من درباره تاسیس وزارت فرهنگ وهنر میخواستم بگویم .

سوهال : آنوقت از نظر این وزارت خانه کمک جنبه های مختلف را مورد بحث قرار می دهیم ولی الان که بر میگردیم و به گذشته نگاه میکنیم ، راجع به تاسیس وزارت خانه نظرتان چه هست .

آقای پهلوی : بنظر من ، فکر میکنم که وزارت فرهنگ وهنر به تنها ی وظایفی را که آن ابلاغ شده بود انجام میدهد ، چونکه پیشتر کار فرهنگ وهنر و حرکت درجه است معنوی را در ایران ، نمیشد جدا از سازمانهای دیگر انجام داد ، خیلی زود ما به این نکته رسیدیم و من میخواهم بگویم که دربرابر سایر کشورها این یکی از افتخارات سازمان ما بود که متوجه شد خیلی زود ، قبل از آنکه وزیر بشود چون ما زودتر ازا و کار میگردیم ، او هم به محض اینکه وزیر شد متوجه این مطلب شد ، پی بردیم که ما حرفاً را میزنیم که قدرت اجراء آنرا نداریم . من بطور کلی در اینجا میخواهم که از برداشتی که در جلسه گذشته داشتیم جدا بشویم ، چون برداشت قبلی من این بودکه من کوشش میکردم که از سالهای گذشته هرچه که بخاطرم میآید ، ذکر بکنم ، و این خیلی مشکل بود ، تصور من اینست که بهتر است که روی سازمانهایی که مهم بودند صحبت

کنیم از ابتدا . به بعد ، چون ما صحبت تقریبا " سی سال خدمت را در یک چهار چوب خاصی داریم می بینیم . با این ترتیب پیرو مذاکرات و برداشت قبلي خیلی زود متوجه شدیم که ما خودمان وظایفی پیشنهاد کردیم یعنی واقعا " مجلس بما وظایفی را پیشنهاد کردکه در محدوده کارما نمی گنجید ، بعنوان مثال ، اگر ما میخواهیم حالا متسافانه مطلب آنقدر زیاد است که الان یک مطلب خیلی مهم دیگری بخاطر م رسید که حالا من این دورا بیکدیگر ارتباط میدهم ، از اینقرار که اگر ما میخواهیم آثار باستانی را حفظ کنیم صرفا " این کافی نیست که ما بعنوان عامل برویم و مثلا " پلیس و نگهبان بگذاریم که آن کسانی که بطور نا مشروع می آمدند زمین ها را حفر میکردند برای اشیاء باستانی ، ماجلوی اینها را بگیریم . اینرا ما راه حل نمیدانستیم ماراه حل اینرا می دانستیم که مردم خودشان آگاه بشوندو جلویش را بگیرند و مردم را مانع نمیتوانستیم جلویشان را بگیریم ، رادیو وتلویزیون دست ما نبود ، تمام دبستانها و دبیرستانها دست ما نبود و ما می بینیم که سازمان های مهم دیگر فرهنگی وجود داشتند مثل وزارت آموزش و پرورش و وزارت آموزش عالی و سازمان رادیو وتلویزیون و شاید قسمت فرهنگ روستائی که دروزارت کشاورزی بوجود آمد ، خودتان که در قسمت بانوان یک قسمت فرهنگی بوجود آورده بودید ، این کارها بدون همکاری این سازمانها ممکن نبود و از اینرو ما با این نتیجه رسیدیم که اولا " یک سیاست نوشته بشود که ما چکار میخواهیم بکنیم و بعد این سیاست وقتی که مورد قبول واقع شد ، همه مجری آن باشد و این بنظر من خیلی منطقی می آمد . مسئله دیگری که میخواهیم ذکر کنم اینست که تصور من این بود همیشه که کسانی که مسئولیت پا یگاهای فرهنگی را دارند . بمناسبت اینکه اجرای برنامه های فرهنگی همیشه بلند مدت است ، مثل مثلا " آموزش راستگوئی ، این با دو سال که درست نمیشد ، باید حتما " دو سه زنرا سیون بگذرد تا مردم فکر کنند که راستگوئی چیز خوبی است . بنابراین فکر میکردم که سازمان میباشد و باید متنکی به یک پایگاه دائم که شاهنشاه ایران باشد . آن سازمان میباشد که مجري بودند در زمینه کارهای فرهنگی در آن جمع بشود و باتفاق تصمیم بگیرند که در زمینه فرهنگ و پیشبرد و توسعه اش چه باید کرد . آن برنامه وقتی تصویب میشد ، همه برنامه های خاص خودشان را اجراء میکردند و این بنظر من خیلی مهم بود و خوب بود و مورد تصویب شاهنشاه قرار گرفت و آن سازمان بصورت شورای عالی فرهنگ و هنر که شورای بسیار مهمی بود بوجود آمد و چند وزیر در آن شرکت میکردند و چند رئیس دانشگاه شرکت میکردند و مقامات مهم فرهنگی در آن بودند و بعضی شخصیت های مهم فرهنگی ، یک شورایی بود مرکب از ۱۹ یا ۲۰ نفر و با اینکه گفته میشد که شوراهای بزرگ هیچ وقت نتیجه گیری نمیکنند ، ما سیاست فرهنگی را ظرف شماه تنظیم کردیم و تصویب شد .

سوال : این در اوائل ایجاد وزارت فرهنگ و هنر بود .

آقای پهلوی : شاید سه سال بعد، و ما باین نتیجه رسیدیم که ما به تنها ای قادر نیستیم حرفها یمان را اجراء بکنیم . من باین شوری خیلی امید داشتم و مسئله که طبیعتاً لازم بود بموازات این شوری بوجود بیاید یک مرکز تحقیقات بود . ما می‌باشی معلوم میکردیم که کمبودها کجا است در روش و اخلاق و برداشت و در معنویات و در پرورش فکری ایرانیها ، یک سازمان مطالعاتی خیلی خوب و عملی ایجاد کرده بودیم و مطابق آخرین بررسیها که در دسترس ما بود ، در همان شورای عالی فرهنگ و هنر بوجود آمد و کارهای فوق العاده و بررسیهای زیادی انجام داد و یکی از کارهایی که هنوز بخاطرم هست و میتوانم ذکر کنم ، ۱۵۱ دهکده را بعنوان نمونه گرفتندو بآنجا رفتهند و سوءالات مختلف را پرکردند ، وما متوجه شدیم که روستاییان در مورد جنگ ویتنام میدانند ولی در مورد شاه عباس نمیدانند ، حالا شاه عباس را هم ممکن بود بدانند ولی دیگران را شاید نمیدانستند ، ما متوجه شدیم که روستایی ها اولاً رادیو دارند و علاوه‌بر این هستند با خبار جهانی و در عین حال هم برنا مه های هم که رادیو و تلویزیون پخش میکند از بالای سر آنها رد میشود ، یعنی در سطح شنواهی آنها نیست ، حالا تصور کنید ، یک آخوند در بالای منبر تکنیکی داشت و یک علمی داشت در روش صحبت کردن ، آرام صحبت کردن و در سطح فهم آنها صحبت کردن ، اینها تمام اینها را می‌فهمیدند ، ولی ما در تهران آنتوریکه یک شخص دیپلمه صحبت میکند صحبت میکردیم لااقل و طبیعتاً این از بالای سر روستاییها رد میشد نتایج خیلی جالبی گرفتیم . در مسافرتها رسمی که من میکرم و اغلب در کشورهای بلوک کمونیست بود ، چون اینها دعوت میکردند مرا ، یکی از مطالبی که ما داشتیم که بآن افتخار بکنیم و آنها نمیتوانستند ، چون پایگاه ثابت بآن سبک ما نداشتند ، همین مسئله شورای فرهنگ و هنر بود و واقعاً آنها تعجب میکردند که چطور چنین کاری برای فرانسه ممکن نیست و مردم شکایت میکردند و میگفتند که یک ساعت از برنا مه تلویزیون تمام برنا مه های ما را بهم میریزد ، در حالی که ما به یک چنین نتیجه رسیدیم اما در واقع با ناسف بعد از سه ، چهار سال اول این بمناسباتی که از ذکر شمعدورم کم کم افزاده بآن بی علاقه شدند و این عوامل خارجی بودند که موجب دلسربدی این گروه شدند و الا در سالهای اول خیلی خوب کار میکردند . تصور بکنید که یک عده وزیر که مشغول هستند آنها را جمع کردن و روسای دانشگاهها یا شخصیت های فرهنگی را بآنجا آوردن چه کار جالبی بود و چه شورای جالبی بود .

سوال : مدیرعامل رادیو تلویزیون در این شوری نبود

آقای پهلوی : بود ولی کم شاید یک یا دوبار شرکت کرد

سوال : علیا حضرت که نبودند

آقای پهلوی : شاهنشاه ریاست عالیه را داشتند و علیا حضرت نبودند . خلاصه در واقع اگر شما دقایق کار شورای را بخواهید ، کسی که دبیرکل شوری بود دکتر بهنام بود که میتواند بشما تاسیس این شورای را یا دا آوری بکند و سیاست فرهنگی را هم زمانی که او بود ما نوشتیم و تصویب شد و بعد هم دکتر صفا که شخصیت خوبی بالاتری بود دبیرکل شوری شد . مثلاً "مسائلی که آنجا مطرح بود یکی زبان فارسی بود ، که چه برداشتی باید در باره آن کرد که فرهنگستان هم مامور اجرای آن بود ، و آن در واقع میباشد که راهنمایی میگرفت . خلاصه این مطالب را درباره وزارت فرهنگ و هنر من گفتم که چگونه کوشش میکرد که بتواند برنامه های خودش را در زمینه فرهنگ در سطح مملکت انجام بدهد .

سؤال : چون علیا حضرت یک مقدار برنامه های فرهنگی را نظارت میکردند آیا امکان این بود که یک گزارشی با ایشان داده بشود و یک هم آنگی بین دستگاهها انجام بشود .

آقای پهلوی : در هر مورد که اعلیحضرت میفرمودند که وزارت فرهنگ و هنرگزارش را به علیا حضرت بدهد طبیعتاً "ماگراش میدادیم ولی چنین دستوری بما صادر نشد و ما هم همه فکر میکردیم که یک شاه است و دولت و مسئول وزارت خانه است و مسئول اعلیحضرت هستیم . طبیعتاً در ارتیاط با اعلیحضرت کار میکردیم منتهی هر موقع علیا حضرت شکایتی از وزارت فرهنگ و هنر با ایشان میشد ، ما بلافاصله جواب میدادیم ، ضمناً در تمام شوراهایی که علیا حضرت در زمینه فرهنگ درست کردند وزیر فرهنگ و هنر عضو آن بود و من شرکت میکردم و آنچه که بنظرم میآمد و تجربه که داشتم ارائه میکردم در شوری ، ولی شورای فرهنگ و هنر طبیعتاً "رئیس آن شاهنشاه ایران بودند که یک پایگاه ثابت آن دچون ما تصور مان این بود که شاهنشاه همیشه پایگاه ثابت آن دلیل شاهنشاه میتوانستند عوامل مختلف داشته باشند . البته اینرا بعنوان اصول میگوییم و نه درباره علیا حضرت شهبانو .

سؤال : آنوقت این مسئله دوباره کاری و اصطکاک در سطح پائین تر بین دستگاهها ، چگونه حل میشد .

آقای پهلوی : این طبیعتاً "بوجود آمد چون شورای عالی فرهنگ و هنر نتوانست وظیفه خودش را انجام بدهد ، از اینtro سازمانهای مستقل خواهناخواه ، آدمها یش تحت تاثیر اطرافیان و محیطی بودند که آنجا بودند و خواه ناخواه آن مراکز میشد پایگاهها را قدرتی که بیشتر میرفت روی جدائی تا روی عمل ، ومن شورای عالی فرهنگ و هنر را

بهمین دلیل بوجود آوردم که تمام مسائل در آنجا حل بشود ولی متأسفانه موفق نشد، شاید هم ، باز هم اینرا بگوییم ، که وقتیکه انسان می بیند که بسر ایران چه آمد، دستهایی در کار بود که نمیگذاشت این هم آنگی بوجود بیاید و الا از دید خود میخواهم بگوییم چون ما بودیم پیشقدم شدیم در بوجود آوردن این شوری برای رفع دوباره کاریها ، بنابراین ماهمیشه آماده برای همکاری بودیم ، مثلًا "وزارت آموزش را بگیریم ، با وزارت آموزش و پرورش طبیعتا" ماهمکاری داشتیم ولی من فکر میکردم که از آن وزارت خانه بیشتر ما میتوانیم استفاده کنیم نه اینکه بخواهیم تصویر اینرا ایجاد کنم که آن وزارت خانه نمیخواست ، ولی آن وزارت خانه بقدرتی گرفتار کار خودش بود که واقعاً "دیگر نمیرسید که بکار مابرسد . مسئله دیگری که در سطح مملکتی بوجود آمد درجدا شدن هنر از مسئولیت های هنری ، یعنی آن قسمت هنرهای زیبا از وزارت آموزش و پرورش ، این بود که بنظرم اینطور میرسد که طبیعتاً آن اشخاص اینطور فکر کردند که در زمینه هنر دیگر توجهی ندارند یعنی چون ما معلمین موسیقی مدارس را اداره میکردیم در واقع وزارت آموزش و پرورش آنرا یک چیز غیر از خودش میدانست و طبیعتاً تنظیم برنامه های موسیقی در مدارس در درجه دوم قرار میگرفت ، چون آنها میخواستند قبلاً "برنامه های خودشان را تنظیم کنند از اینسو بهترین ساعت را برای برنامه های خودشان اختصاص میدادند . درحالی که من فکر میکنم این خیلی انسانی و طبیعی است ، فکر میکنم که یک کمبودی بخواهی هنری در وزارت آموزش و اینرا هم میخواهم ذکر بکنم که در واقع آنطور که مها فکر میکردیم در زمینه هنر و فرهنگ ، مقامات آموزشی تا آنجا که من اطلاع دارم ، فکر نمیکردند ، نه مقامات آموزشی ، بلکه در دولت هم کسانی هم که سرکار بودند فکر نمیکردند . من خاطرم می‌آید که وقتیکه میرفتم بسمت معاونت نخست وزیر به حضور شاهنشاه معرفی بشوم امینی مرا برد ، در دولت اول من منصب شدم ، آنجا اعلیحضرت با و فرمودند که توجه کنید که بودجه کافی در اختیار فلانکس گذاشته بشود ، امینی هم گفت قربان ، کی قبول میکند که برای ارکستر سمفونیک پول داده بشود ، البته میدانید که امینی مرد سیاسی فوق العاده مجری بود . ولی همه اش که ارکستر سمفونیک نبود ، ارکستر سمفونیک یک جزئی بود که اگر واقعاً هم متوقف میشد شاید چندان اثری نمیکردولی بودجه ما در برابر و برای کتابخانهها بود و برای خیلی کارهای دیگر که مورد توجه مردم بود ، و امینی با این مطلب در واقع یک قدری نشان داد که خودش آنقدر ها معتقد به هنر نیست و نمیتوانست لاقل دفاع کند . واقعاً "شاهنشاه پنج دقیقه با او صحبت کردند ، برای اینکه اورا متوجه کنند که چرا لازم است . چون هنر یکی از ابعاد سیویلیزاپیون و تمدن ایرانی است . وقتی که دنیا از معنویات استفاده میکند برای تعادل روانی ، بوجود آوردن انبساط درونی ، البته این درست قابل لمس نیست و مثل

نان نیست، مثل ساختمان نیست ولی شایسته چشم پوشی هم نیست آنهم در یک مملکتی که اساس و بنیادش را افراد فرهنگی فوق العاده بهم بنا گذاشته اند، بهر حال ما کمبودها ئی که حساس میکردیم دروز ارتآموزش بیشترایین برداشت بوده ما حرف بودکه آشخاص زد، رئیس حسابداری، در زمینه مبالغ مدرسه مراغه رضائیه و آن طرز برداشت بود و آن سنگ بزرگی جلوی پای ما بود وماهیجوقت نتوانستیم آنرا از جلوی پایمان برداشیم، دیدکلی عمومی بود، اگر ما یعنی شورای عالی فرهنگ و هنر باین نتیجه میرسیدیم که اول باید بمردم آموزش داد که چرا هنر لازم است و تمام دستگاهها همکاری میکردند، شاید یک نسل میتوانست کافی باشد برای اینکه بعدها مردم به هنر توجه کنند، برای خاطر خود هنر، یعنی وقتی ما بروستایی ها میگفتیم که آثار باستانی زیرزمین خودتان را حفظ کنید، چون این مال شما است و نگذارید اینها را خارجیها بردارند و ببرند یا ایرانیها بردارند و ببرند بخارج و بفروشند، اینها حفظ میکردند برای خاطر اینکه مسئله ملی در بین بود ولی نه برای خاطر زیبایی شیئی یا ارزش‌های فرهنگی آن ولی برای خاطر مسئله ملی، بهر حال این مسئله بود که در زمینه لزوم شورای عالی فرهنگ و هنر میخواستم بگویم، حالا هم هر مملکتی که بخواهد سیاستی داشته باشد، یعنی مملکتها که پایگاه‌های تمدنی دارند میباشد که یک چنین فکری را بکنند حتی در کشورهای کمونیستی هم نتوانستند این دوگانگی فرهنگ و تلویزیون را از بین ببرند، آنها هم مسئله دارند، ولی واقعاً رسیدیم به یک پایگاه‌های معمول که متسافانه برخوردهای کوچک افراد نگذاشت.

سوء‌ال : در این سال‌های آخر خیلی راجع به برنامه‌های تلویزیون انتقاد هست راجع به انتقادهایی که میشود، خیلی از افرادی که در تصمیم گیریها شریک بودند، نظریاتی دارند راجع به اثرات فرهنگی این برنامه، شما نظری راجع به این جنبه‌ها و یا یک انکوتی بخاطر دارید.

آقای پهلوی : من میخواهم اینرا بشما بگویم که وقتی که خاطرات اعلیحضرت را میخواندم وقتیکه چرچیل به تهران مسافرت کرده بود به اعلیحضرت گفته بودکه شما میدانید که رادیو دست راست دولت است. من برای این مطلب خیلی ارشق‌قائل هستم چون واقعاً درست است و با تاثیر آن توجهی که شاید میشد باین پایگاه ارتباط جمعی کرد، نشد، البته من در این موقعیتی که هستم نمیخواهم ایراد بفرد خاص بگیرم، و بطور عموم روی برداشت کلی میگویم، من دیدم در زمینه رادیو وتلویزیون که این دستگاهها، دستگاه‌های آموزشی هستند و نه تبلیغاتی و روی این اصل، روی مسئولیتی که بعنوان معاونت وزارت فرهنگ وقت و رئیس اداره کل هنرها ریبا به همین شهر لوس انجلس آمدم، رفتم بازدید (ان. بی. سی) که به بینم چه